

پول، سیاست، طبقه

بخش چهارم حفره سیاه

بهمن شفیق

۹ فروردین ۱۳۸۶-۲۹ مارس ۲۰۰۷

یادداشت:

پس از انتشار بخش سوم نوشته حاضر اطلاعیه ای از جانب کمیته اجرائی اتحاد سوسیالیستی کارگری بر علیه این نوشته و من انتشار یافته است. اطلاعیه ای است سراسر دشنام که پاسخی مناسب میطلبد. با این حال اهمیت ادامه بحثی که با این نوشته شروع شد و نشان دادن نتایج عملی تاکنونی و ابعاد مخرب سیاست "فساد" رضا مقدم به مراتب بیش از پاسخگوئی به آن اطلاعیه است. پاسخ به آن اطلاعیه را به پیوست نوشته حاضر موکول میکنم و امیدوارم فرصت آن را بیابم، بدون تاخیری طولانی به آن پردازم. از صبر و شکیبائی خوانندگان پیشاپیش سپاسگزارم.

در سه بخش نخست نوشته حاضر دیدیم که رضا مقدم با مطرح کردن سیاست خارجی آمریکا مبنی بر "فساد کردن جنبشهای اجتماعی" در ایران و نیازهای مالی جنبش کارگری "در این دوره" خطر "فساد" در جنبش کارگری ایران و ایجاد یک "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" را یک خطر واقعی ارزیابی میکند. همچنین دیدیم که تحلیل او از یک سو اساسا متکی بر سیاست آمریکا است و از سوی دیگر و در رابطه با جنبش کارگری مطلقا فاقد هرگونه ارزیابی از شواهد و نمودهای سیاسی چنین تحولی در جنبش کارگری است. او در مقابل به ارائه تبیینهایی دلخواه از گرایشات درون جنبش کارگری دست می زند و در این صف بندی کاملا دلخواه خود گرایشاتی را در مقابل آمریکا قرار میدهد و گرایشاتی را هم متمایل به آن. در همان جا و به استناد این تبیین گفتیم که هدف رضا مقدم از این صف درست کردن ها نشان دادن سندیکای واحد در مظان سوء ظن و اشاعه بدبینی نسبت بدان است. لازم است به این جنبه از بحث او مفصل تر پردازیم. به اعتقاد من این کلید درک بحث "فساد" است و نه سیاست خارجی آمریکا. آیا در این حکم حقیقتا رعایت انصاف به عمل آمده است؟ آیا من در این ارزیابی از سیاست رضا مقدم به ناروا به او چیزی را نسبت نمیدهم که حقیقت ندارد؟ این ها سوالاتی است که چه بسا برای خوانندگان هم طرح باشد. به همین دلیل لازم میدانم بحث در این مورد را که در قسمت اول نوشته تنها به اختصار بدان پرداخته بودم، باز کرده و به جوهر اظهارات رضا مقدم بیشتر پردازم. اجازه دهید نخست از زاویه تحلیلی به اظهارات رضا مقدم پردازیم و پس از آن ببینیم که آیا فاکتها هم این تحلیل را تایید میکنند یا نه؟

او در صف بندی های درون جنبش کارگری نسبت به سیاست آمریکا چند گرایش را در جنبش کارگری طرح میکند که از میان آنها فقط یک گرایش عملاً به عنوان پایه های این "فساد" در تیررس قرار میگیرد. در توضیح این گرایش می نویسد: "ج - عناصر کاملاً مستعد برای باز کردن راه نفوذ نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران آن بخش از فعالین گرایش راست جنبش کارگری است که تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند." ما در قسمت اول نوشته دیدیم که منظور رضا مقدم از این گرایش لیبرالها و سوسیال دمکراتها و سوسیالیستهای سابق نیستند. او از همه اینها جداگانه نام برده است. تنها چیزی که باقی می ماند فعالین جنبش کارگری با سابقه مذهبی و یا فاقد هرگونه سابقه سیاسی اند. به طور مشخص به ویژه آن دسته از فعالین جنبش کارگری در معرض اتهام رضا مقدم قرار دارند که یا از سابقه مذهبی برخوردارند و یا فی الحال مذهبی اند. نادرستی این تبیین از پرو و آنتی آمریکائی بودن را ما در همان قسمت اول نوشته به بحث گذاشتیم و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. به یک جنبه دیگر بحث لازم است بپردازیم و آن این که منظور رضا مقدم از این گرایش چه کسانی را در بر میگیرد؟ دقت در این سوال چیزی را روشن میکند که او با زیرکی در صدد پوشاندن آن در لفافه کلی گوئی های توخالی است.

همینجا اضافه کنم که عوامل خانه کارگر و حاشیه های اصلاح طلبان داخل رژیم در جنبش کارگری نیز مد نظر رضا مقدم نیستند. او سالهاست که مبارزه خود را متمرکز بر چیزی کرده است که از آن به عنوان "گرایش راست" نام میبرد و این هم در تبیین او شامل رژیم ها و حاشیه رژیمی ها نمیشود. او هم و غمش را بر کوبیدن "گرایش راست" گذاشته است.

با این حال عبارت فوق الذکر در نگاه اول چیز ویژه ای را بیان نمیکند. یک حکم عمومی به نظر میرسد که در برگیرنده خیلی کسان میتواند باشد. همینجا اولین ضربه این نوع صدور حکم بر جنبش کارگری وارد میشود. خواننده ای که نیت واقعی رضا مقدم را شناسد ممکن است واقعا هم از حکم او این برداشت را داشته باشد که کارگران غیر سوسیالیست و غیر لیبرال و غیر سوسیال دمکرات، در یک کلام کارگرانی که در سنتهای کلاسیک جامعه بورژوائی جائی ندارند، عناصر مستعدی برای باز کردن راه نفوذ آمریکا در جنبش کارگری ایران به شمار می آیند. اما مگر نه این که این شامل اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر ایران می شود؟ بنا بر این اکثریت سنگین طبقه کارگر ایران در این تحلیل عناصر مستعد برای نفوذ آمریکا به حساب می آیند. به استثناء کارگران کردستان که قدرت سنت سوسیالیستی در آن و نفوذ معنوی کومه له احتمالاً در بدنه جنبش کارگری نیز یک گرایش عمومی به سمت سوسیالیسم را تامین کرده و میکند، در سایر نقاط ایران این کارگران غیر سوسیالیست و غیر لیبرال و غیر سوسیال دمکرات، یا همان توده کارگران مذهبی و یا غیر سیاسی اند که نه تنها اکثریت طبقه را تشکیل میدهند، بلکه همچنین اکثریت بزرگ کارگران معترض و جنبش فی الحال موجود کارگری را نیز می سازند.

بنا بر این اولین نتیجه حکم رضا مقدم اشاعه بدبینی نسبت به همه این کارگران است. با این حال، این نتیجه ای نیست که او از بحث خود دنبال میکند. علت نیز روشن است. اگر این توده کارگران غیر سوسیالیست و غیر لیبرال و غیر سوسیال دمکرات عناصر مستعد برای "فساد" قلمداد شوند، معنای آن چیزی نیست جز این که کل طبقه مستعد "فساد" است. یک چپ لیبرال می تواند چنین ادعایی را طرح و به عنوان شاهدهی بر منورالفکر بودن خود قلمداد کند. اما از جانب کسی که ادعای تعلق به "گرایش چپ" جنبش کارگری را دارد، طرح چنین بحثی به معنای اعلام آشکار ورشکستگی سیاسی هم خود او و هم گرایش منتسب به او می باشد. بنا بر این چنین چیزی نمیتوانست منظور رضا مقدم باشد.

علاوه بر آن اگر "فساد" با نیاز مالی تبیین شود و اگر قرار باشد اکثریت طبقه ای "مستعد فساد" باشد، این معنایی جز آن ندارد که این اکثریت خود را به سرمایه، و در این مورد مشخص به آمریکا، بفروشد. روشن است که این معامله هم مثل هر معامله دیگری دو طرف دارد. خریداری هم باید باشد که آن را بخرد و خریدن اکثریت یک طبقه هم در ادبیات مارکسیستی یک معنا بیشتر ندارد: دولت رفاه. و این اولاً چیزی نیست که آمریکا و یا هر قدرت دیگری بتواند با یک بودجه هفتاد میلیون دلاری و هفتصد میلیون دلاری آن را تامین کند. هزینه ای به مراتب بیش از آن میطلبد. ثانیاً سیاست آمریکا و اعمار آن در هیچ کجای دنیا مبتنی بر تقویت توهمات دولت رفاهی و امثالهم نیست. برعکس، حتی در سخت ترین و نامساعد ترین شرایط سیاسی نیز آنها از پلاتفرم نئولیبرالی خود ذره ای هم کوتاه نمی آیند. بارز ترین نمونه آن را دولت دست نشانده فواد سینیوره در لبنان به نمایش میگذارد که با همه تهدیدات جنگ داخلی و در شرایط بی ثباتی کامل اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی را در دستور کار خود گذاشته و باعث شده است تا ارتجاعیون حزب الله لبنان در جلد مدافع دولت رفاه فرو روند. بنا بر همه این ملاحظات، منظور رضا مقدم نمی تواند این تبیین گسترده از "عناصر مستعد فساد" باشد. این نتیجه ناخواسته بحث او و خود شاهد دیگری است بر نادرستی این بحث که از جمله راه را برای هر سوء تفاهمی باز میگذارد.

اما نیت واقعی رضا مقدم چیز دیگری است که او از بیان آشکار آن پرهیز میکند. صحبت او بر سر "جنبش کارگری" است و نه طبقه کارگر. او بخش فعال جنبش را مد نظر دارد و در این بخش فعال جنبش به زعم خود گرایشی را تشخیص داده است که مستعد "فساد" است. با نگاه از این زاویه ابهامات تعمدی تعبیه شده در بحث کنار میروند و مضمون واقعی آن آشکار میشود.

یک بار دیگر مقدمات بحث را مرور کنیم و بر متن این مقدمات به جمله فوق الذکر برسیم: اول این که آمریکا با پخش پول قصد "فساد" کردن جنبش کارگری را دارد، دوم این که این خطر حقیقتاً جنبش کارگری را تهدید میکند، سوم این که گرایش چپ و سوسیال دمکراتها و لیبرالها با هر تفاوتی عناصر مستعد برای باز کردن راه نفوذ آمریکا نیستند و بالاخره چهارم این که این عناصر مستعد را باید در خارج از اینها جستجو کرد و اینها آن گروهی در گرایش راست هستند که نه در گذشته و نه در حال هیچ گونه تعلق خاطری به سوسیالیسم نداشته و ندارند. روشن است که در اینجا صحبت از رهبران

"فاسد" جنبش کارگری نیست، صحبت از "جنبش کارگری فاسد" است. بر این اساس باید در صف بندی‌های فی الحال موجود و فعال در جنبش کارگری به دنبال نیرویی بود که اولاً هم در گذشته و حال تعلق خاطری به سوسیالیسم نداشته و ندارد. چنین نیرویی باید ثانیاً از توان و قدرت "فاسد" کردن جنبش یک طبقه ۱۹ میلیونی نیز برخوردار باشد. این باید روشن باشد که ایجاد "فاسد" در جنبش طبقه ای به گستردگی طبقه کارگر ایران از عهده یک محفل کوچک کارگری خارج است. با این مقدمات است که میتوان در میان نیروهای حاضر در صحنه جنبش کارگری به دنبال آدرسی گشت که رضا مقدم با ایما و اشاره در حال نشان دادنش است.

چنین نیرویی حقیقتاً در جنبش کارگری وجود دارد. این نیرو را نه در کمیته های پیگیری و هماهنگی و نه در تشکلهای دیگر مشابه از قبیل آوای کار و اتحاد کمیته های کارگری و جمعی از کارگران ایران خودرو و تشکلهای بیکاران نباید جستجو کرد. این نیرو را حتی در هیات موسسان سندیکاهاى کارگری نیز که به زعم رضا مقدم تشکل اصلی گرایش راست جنبش کارگری است نیز نباید جست. کمیته های مدافع منافع کارگران عمدتاً گرایشی چپ را نمایندگی میکنند و جهتگیری های روشن سوسیالیستی دارند. هیات موسسان نیز به طور عمده در دسته بندی طرفداران سابق اردوگاه و سوسیال دمکراتها قرار میگیرند که به زعم رضا مقدم بخشا حتی در مساله "فاسد" در کنار "گرایش چپ" قرار دارند. یک خصلت مشترک همه این تشکلهای در آن است که ترکیب آنها توده ای نیست. همه اینها از فعالین سابقه دارتر جنبش کارگری تشکیل میشوند و در سطوح رهبری و هدایت آنها عموماً فعالین چپ و با سابقه سوسیالیستی شرکت دارند. در این میان تنها یک نیرو وجود دارد که هم از قدرت لازم برای ایجاد چرخش در جنبش کارگری برخوردار است و هم علیرغم وجود برخی فعالین با سابقه سوسیالیستی در رهبری اش، بخش مهمی از آن از آن سابقه سوسیالیستی برخوردار نیستند و آن نیرو نیز سندیکای کارگران شرکت واحد است. ما در بخش اول نوشته به طرح این سوال پرداختیم که چرا رضا مقدم تنها در تبیین این "گرایش" مورد نظرش به تعابیر منفی دست برده است و از تبیین اثباتی آن به عنوان فی المثل یک نیروی رفرمیست یا سندیکالیست خودداری کرده است در حالی که همه گرایشات دیگر را اثباتی تعریف کرده است. اگر بپذیریم که سندیکای واحد مد نظر اوست، آنگاه دلیل این نکته نیز روشن می شود. امروز و با صف بندی کنونی جنبش کارگری نمیتوان سندیکای واحد را علناً به عنوان یک جریان رفرمیست به مصاف طلبید. این را فعالان لغو کار مزدی کردند و سنگ روی یخ شدند. سندیکای واحد هنوز تنها تشکل توده ای کارگران در ایران است. حمله مستقیم به آن در شرایطی که همه عبارت پردازیهای ضد سرمایه داری سوپر رادیکال تاکنونی حتی به یک نمونه از ایجاد تشکل توده ای کارگری موفق نشده اند به انزوای بیشتر حمله کننده خواهد انجامید. اگر در مقابل سندیکای واحد دهها و صدها سندیکا و اتحادیه چپ تر از آن وجود داشتند، ماجرا فرق میکرد. اما فعلاً اوضاع متفاوت است. این سندیکای واحد است

که در راس تلاشهای طبقه کارگر ایران برای شکل یابی قرار گرفته است. هنگام حرف زدن راجع به آن باید محتاط بود و رضا مقدم نیز جانب احتیاط را رها نمیکند و بی گذار به آب نمیزند.

یک بار دیگر به مشخصاتی که رضا مقدم میدهد نگاه کنیم و جلوه های بارز سندیکای واحد را با آن مقایسه کنیم. اعتصاب با شکوه ۴ دی ماه سندیکای واحد با بیانیه ای شروع شد که بر بالای آن عبارت "یا علی گفتیم و عشق آغاز شد" نقش بسته بود. اطلاعیه های سندیکا معمولاً به نحوی از انحاء به نام خدا آغاز میشوند، بسیاری از رهبران این سندیکا علناً تعلقات مذهبی خود را اظهار داشته اند و غلامرضا میرزائی تا سه سال پیش از تشکیل سندیکا عضو شورای اسلامی شرکت واحد بود. بنا بر اظهارات همین رهبران ۶۰ درصد اعضای سندیکا را یا اعضای سابق بسیج و یا کسانی تشکیل میدهند که در جبهه مجروح شده اند. بسیاری از کادرهای بالای این سندیکا معلول جنگی به حساب می آیند و یعقوب سلیمی شجاع خود را با جوهریل و وانزتی مقایسه نمیکند، میخواهد در روز اعتصاب "رامبو" شود.

همه اینها ذره ای از اصالت طبقاتی سندیکای واحد نمیکاهد. برعکس. همین تجلیات شاخص برجسته اصالت طبقاتی این سندیکاست. در وجود سندیکای واحد فشرده تمام تناقضات طبقه کارگر است که خود را به نمایش میگذارد. عمیق ترین روندهای تحول در طبقه کارگر و گذار آن از توده بی شکل به طبقه برای خود در حرکت این سندیکا از آغاز تاکنون متبلور است و از این جهت این سندیکا خصلت نمای کل طبقه کارگر ایران است. اما مساله اینجاست که این اصالت طبقاتی هنوز با آگاهی سوسیالیستی فاصله دارد. از یک سو تمام زمینه های فراتر رفتن از آگاهی رایج به یک آگاهی تاریخی - سوسیالیستی در وجود این سندیکا متبلور است و از سوی دیگر این سندیکا، مثل کل طبقه کارگر ایران، هنوز بندهای آگاهی رایج غیر سوسیالیستی و به ویژه مذهبی را نگسیخته و در هر گام آن را نشان میدهد. همین نکته است که در بحث ما تعیین کننده است. در میان نیروهای متشکل در درون و حاشیه جنبش کارگری ایران، این سندیکا و فقط این سندیکا است که مشخصات مورد بحث رضا مقدم را نشان میدهد. غیر سوسیالیست است و از سابقه سوسیالیستی هم نمی آید. در عین حال لیبرال و سوسیال دمکرات هم نیست. بالاتر دیدیم که این مشخصات اکثریت طبقه کارگر ایران است و نخستین تشکل توده ای آن نیز نمیتوانست از مشخصات دیگری برخوردار باشد. سندیکای واحد به بارز ترین وجهی همان شاخصها را به نمایش میگذارد. همین سندیکا است که رضا مقدم با زیرکی میخواهد به عنوان مستعد "فساد" معرفی کند. این اصیل ترین تجربه طبقه کارگر ایران است که در بحث او بر صندلی اتهام قرار میگیرد.

اما آیا این تحلیل یکجانبه نیست؟ آیا فرمولبندی رضا مقدم ناشی از یک بی دقتی صرف و یا ناشی از سهل انگاری نیست؟ به هیچ وجه. رجوع به فاکتها دقیقاً نشان میدهد که او آگاهانه این نحوه بیان را انتخاب کرده و سندیکای واحد نیز هدف حمله اوست. مساله در زمان انتشار آن مقاله این بود که این حمله هنوز نمی باید آشکار انجام میگرفت. فرصت برای این کار مناسب نبود و رضا مقدم ترجیح داد

نخست به اشاعه بذر بدبینی و ایجاد فضای بی اعتمادی بپردازد تا در فرصتی مناسب تر حمله بعدی را انجام دهد. گام بعدی رضا مقدم در تدارک این حمله گویای کامل نیت و طرح اوست.

فقط یک تحریف کوچک

در تاریخ ۳ نوامبر ۲۰۰۶ یداله خسروشاهی بیانیه ای منتشر نموده و در آن اعتراض خود را نسبت به درج یک آگهی از جانب "کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران" - درباره هویت این کمیسیون پایین تر خواهیم گفت - در سایت اینترنتی گذار، وابسته به مرکز آمریکایی خانه آزادی اعلام نمود. این کمیسیون کذائی در این بیانیه خواستار کمک مالی به کارگران واحد شده بود. خسروشاهی نیز ضمن اعتراض به این عمل نگرانی خود را از سوء استفاده جمهوری اسلامی از این بیانیه و نسبت دادن فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد به آمریکا ابراز کرده و با توجه به خطری که فعالین کارگری در ایران را تهدید میکند خواستار آن شده بود که کمکهای مالی به حساب خود سندیکای کارگران شرکت واحد واریز شوند. مدت کوتاهی بعد از آن رضا مقدم طی یادداشتی در سایت کارگر امروز یداله خسروشاهی را مورد انتقاد قرار داده و او را متهم به آن میکند که با اصل کمک گرفتن از آمریکا مخالفتی ندارد، بلکه صرفا با مخاطراتی که از این ناحیه فعالین کارگری را تهدید میکند مخالف است. او عین همان ادبیات نوشته "خطر فساد" را این بار بر علیه یداله خسروشاهی به کار میگیرد و مدعی میشود که "علت مخالفت یداله خسروشاهی در این نوشته مشخص جلوگیری از فاسد شدن جنبش کارگری نیست" و از او میخواهد که با صراحت بیشتری مخالفت خود را با "فساد" اعلام کند. به عبارت دیگر او که خود از دیوار خانه ای پایین آمده است و با دویدن فریاد "آی دزد" را سر داده است به اولین نفری که سر راه او سبز میشود و به داد و فریادش بی اعتنائی میکند تهمت میزند که با دزد همدست است و یا لاقفل مخالفتی ندارد. گوئی جنبش کارگری عندالقریب در حال فاسد شدن است و خسروشاهی به آن اهمیت نمیدهد.

به این موضوع پائین تر باز هم خواهیم پرداخت. مقایسه شیوه برخورد رضا مقدم و یداله خسروشاهی اتفاقا از مواردی است که دو روش کاملا متفاوت در برخورد به جنبش کارگری به طور کلی و در برخورد به مساله جهتگیری های سیاسی در آن به طور ویژه را آشکارا به نمایش میگذارد. اما قبل از آن و در ادامه ادعای قبلی ما مبنی بر این که سندیکای کارگران شرکت واحد هدف افتراات رضا مقدم است بررسی یادداشت فوق الذکر را ادامه دهیم.

یداله خسروشاهی در بیانیه خود به عمل "کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران" مقیم خارج که ربطی به کارگران واحد ندارد اعتراض کرده بود. این کمیسیون از یک یا معدودی از فعالین قدیمی وابسته به سنت سندیکایی - توده ای ایران تشکیل شده است که در خارج کشور به سر میبرند و در تداوم همان سنت دارای ارتباطاتی با کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری که عمدتا از اتحادیه های پرو سویت

سابق تشکیل میشود هستند. خسروشاهی در بیانیه خود در صدد آن است که این موضوع را نشان دهد که این مرکز ربطی به سندیکای واحد ندارد. رضا مقدم اما فرصت را مناسب تشخیص داده و در یادداشت خود عامدانه و آگاهانه مینویسد "با درج اطلاعیه کمک مالی به کارگران واحد در سایت گذار ...". او نه در عنوان نوشته و نه در خود آن اسمی از "کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران" به میان نمی آورد، در عنوان آن می نویسد: "کارگران واحد و کمک مالی"^۱ و در خود اطلاعیه نیز همین مضمون را تکرار میکند و در انتقاد به یداله خسروشاهی این پرسش را طرح میکند که آیا در صورت عدم وجود پاپوش دوزی های قوه قضائیه برای فعالین کارگری "درج اطلاعیه کارگران شرکت واحد در سایت آمریکایی گذار" اشکالی نداشت؟". یعنی دقیقاً در جهت مخالف آن چیزی حرکت میکند که خسروشاهی به دنبال آن است. او نه تنها نمیخواهد نشان دهد که این مرکز به سندیکای واحد ربطی ندارد، بلکه آشکارا فرمولبندی هایی را به کار میگیرد که دقیقاً خلاف آن را القاء میکنند. او فرصتی به دست آورده است و از آن به هر شکل که باشد استفاده میکند. یداله خسروشاهی اطلاعیه ای داده است که در آن نام سندیکای واحد و سایت آمریکایی گذار هر دو به میان آمده است اما در این اطلاعیه این دو نام نه در کنار هم و در امتداد هم بلکه در مقابل هم طرح شده اند. رضا مقدم همین را دستاویز قرار میدهد و با حذف همه حلقه های بحث جهت نوشته خسروشاهی را برگردانده و "کارگران واحد" و "سایت آمریکایی گذار" را نه در تقابل با یکدیگر، بلکه در ارتباط با هم قرار داده و سپس از "درج اطلاعیه کارگران شرکت واحد در سایت آمریکایی گذار" صحبت میکند! کدام "اطلاعیه کارگران شرکت واحد"؟! به عبارت ساده: رضا مقدم روز روشن برای کارگران واحد پرونده سازی میکند و در این رابطه اطلاعیه یداله خسروشاهی را تحریف کرده و آن را به عنوان سند بحث خود شاهد می آورد. بالاتر و از جنبه تحلیلی دیدیم که رضا مقدم قصد بدنام کردن سندیکای کارگران شرکت واحد را دارد و فاکت هم دقیقاً همین را نشان میدهد. روشن است که رضا مقدم نیز مثل هر مفتری دیگری در اپوریسیون خارج از کشور نگرانی ای از بابت تعقیب حقوقی ماجرا ندارد. اما با عواقب سیاسی این افترا پراکنی چه میکند؟

سکوت، پرده دوم

یادداشت رضا مقدم اما به همین خلاصه نمیشود. این یادداشت با تمام کوتاهی اش چهره زشت سیاست تخریبی ای را که رضا مقدم در سالهای اخیر به دنبالش افتاده است به نحو غریبی به نمایش میگذارد. نخست این که رضا مقدم خود راساً به درج بیانیه مرکز سندیکایی در سایت گذار معترض نمی شود. این کارشناس مبارزه با "فساد" اصلاً متوجه ماجرای درج این بیانیه در آن سایت نشده بود و از طریق اطلاعیه یداله خسروشاهی به آن پی برده بود. او نمیتواند خلاف آن را مدعی شود. این عذر بدتر از گناه میشود که چرا اطلاعیه را دیده و به آن، حال به هر شکلی، اعتراض نکرده است. او که علم و فساد را

بلند کرده است قاعدتا باید در مبارزه با هرگونه تظاهر این فساد هم در صف اول باشد. اما او از صف دوم می آید و به کسی که در صف اول قرار گرفته است اعتراض میکند که چرا مطابق ساز او نمی رقصد.

ممکن است که این ایراد به ما گرفته شود که چرا مته به خشخاش میگذاریم. هر چه باشد بی اطلاعی که جرم نیست. آن هم در جهان امروز که تورم اطلاعات خود به منبعی برای بی اطلاعی تبدیل شده است. این البته ایرادی است اصولی و در مواردی هم درست. اما برای کسی که تزی را مطرح کرده است و برای قبولاندن آن به دیگران تلاش میکند، بی اطلاعی در زمینه همان تزی قابل پذیرش نیست. میلیاردها نفر از مردم جهان نمیدانند که هر ساله چه کسی برنده جایزه نوبل پزشکی و جایزه نوبل اقتصاد میشود و این هیچ ایرادی هم ندارد. اما برای ژورنالیست یک مجله تخصصی پزشکی و یا یک روزنامه اقتصادی همین کافی است که از او سلب صلاحیت کامل شود. رضا مقدم باید از این ماجرا مطلع میشد. بی اطلاعی او قبل از هرچیز نشان دهنده آن است که اصل ماجرا برایش اهمیت ندارد. نتایج این سناریو هستند که از نظر او دارای اهمیتند. ماجرای "فساد" فیلی است که او برای اهداف دیگری هوا کرده است. با این حال پرسیدنی است که علیرغم اهمیت یا عدم اهمیت اصل ماجرا چرا او از این تحولات مطلع نشد؟ چرا این تحولات از بغل گوش او گذشت و از چشم یداله خسروشاهی پنهان نماند؟ علت ساده است و آن را بالاتر به کرات گفتیم. رضا مقدم بحث "فساد" را دنبال میکند و این نیز اساسا متکی بر پول است، در بحث او چرخش در سیاست نتیجه پول است. در حالی که نزد خسروشاهی برعکس است. به همین دلیل نیز او مقدماتا به تحولات در صحنه سیاست حساسیت نشان میدهد. و این دومین جنبه برجسته این یادداشت کوتاه است.

پنج ماه پیش از انتشار مقاله "خطر فساد" گنجی به آمریکا رفت. او بیانیه ای صادر کرد که در آن سیاست تمام اپوزیسیون لیبرال و از جمله اپوزیسیون پرو آمریکایی برای جلب حمایت جنبش کارگری و کاستن از مقاومت چپ در برابر خطر آمریکا به روشنی آشکار بود. او در اقدامی سمبلیک ضمن اعلام یک اعتصاب غذای سه روزه سه زندانی سیاسی را به عنوان نماد وحدت جنبشهای مختلف اجتماعی طرح و خواستار وحدت این جنبشها شد. این سه زندانی عبارت بودند از رامین جهاننگلو، علی اکبر موسوی خوئینی و منصور اسالو به عنوان نمادهای جنبش روشنفکران، دانشجویان و کارگران.

اقدام گنجی از چند جهت قابل توجه بود. نخست این که خروج او از ایران و عزیمت به آمریکا نقطه عطفی در حیات سیاسی جمهوری اسلامی را به نمایش میگذاشت. با گنجی یکی از سازماندهندگان شپاه پاسداران و از سرشناس ترین خط امامی ها رسماً گسست خود از رژیم اسلامی و پیوستن به اردوی مقابل را اعلام میکرد. حرکت گنجی به طور خصلت نمائی فرسودگی جبهه اسلامی در مقابل صف بندی مسلط بین المللی به سرکردگی آمریکا را به نمایش میگذاشت. او در زمره "جناح چپی" های رژیم قرار داشت که در دوران رفسنجانی از قدرت بیرون رانده شده و سپس در اعتراض به قتلهای زنجیره ای به مرور اما

پیوسته به منتقدان رژیم ولایت فقیه پیوست و در تداوم این مسیر با انجام تحولی ایدئولوژیک رسماً به اردوی طرفداران دموکراسی غربی و بازار آزاد و لیبرالیسم اقتصادی پیوست. عزیمت به آمریکا فرجام این تحول و آغاز رسمی دور دیگری از فعالیت سیاسی وی بود. گنجی اما هیچگاه سمبلیسم شیعه را رها نکرد. بسیاری از اقدامات او، از انتشار کتابهای مربوط به عالیجناب سرخپوش تا "روزه های سیاسی" اش سرشار از نشانه های سمبلیک بودند. او خود عزیمت به آمریکا را نیز تبدیل به یک اقدام سمبلیک سیاسی کرد. گر چه عزیمت هر کدام از ناراضیان رژیم به آمریکا حامل پیام سیاسی پیوستن به صف آمریکا بود، در مورد گنجی این پیام اما رساتر از همه موارد تاکنونی ارسال میشد. روشن است که هدف این پیام فقط رژیم اسلامی نبود. چپ جامعه نیز بود. به این موضوع پائین تر خواهیم پرداخت.

دوم گنجی با اعلام "روزه سیاسی" سه روزه اش نشان میداد که او در شمار تبعیدیان بی سر و صدا قرار نخواهد گرفت. او به میلیتانتیسم خود نیز وفادار ماند و از این زاویه جایگاهی متمایز از سایر اهل سیاست اپوزیسیون در آمریکا برای خود کسب کرد. جایگاهی که در ماههای آینده با شرکت در نشستهای پر سر و صدای مجامع و بینادهای سیاسی تضمین شد.

سوم گنجی در اقدام سمبلیک خود مبنی بر طرح مساله حقوق بشر و سرکوب سیاسی از طریق قرار دادن سه زندانی سیاسی به عنوان نمادهای جنبشهای اجتماعی مد نظرش با روشنی تمام سیاست کل بورژوازی اپوزیسیون از یک سو و کل اردوی دموکراسی غربی و به ویژه آمریکا از سوی دیگر را به نمایش گذاشت. محور این سیاست را در یک عبارت میتوان خلاصه کرد: ایجاد تحول سیاسی در ایران به نفع غرب و با حذف همزمان جمهوری اسلامی و چپ. انتخاب جهاننگلوی تازه دستگیر شده به عنوان سمبل روشنفکری و قلمداد نکردن ناصر زرافشان، وکیل قتل‌های زنجیره ای که خود گنجی نیز اساساً در همان رابطه سالها زندانی کشید، معنایی فراتر از یک بی توجهی داشت. این یک پیام روشن سیاسی بود. در طرح بورژوازی برای آینده ایران چپ سوسیالیست، حال با هر گرایشی، جایی نخواهد داشت. حتی اگر این چپ تمام بار مبارزه با رژیم را نیز بر دوش کشیده باشد. انطباق دو مولفه عزیمت به آمریکا و حذف زرافشان به عنوان سمبل چپ در نمادهای سه گانه گنجی منطق صریح این اقدام را به روشنی نشان میداد.

چهارم قرار دادن اسالو در نمادهای سه گانه تاکیدی بر یک محور دیگر سیاست بورژوازی در دوره حاضر بود. نشانه های این سیاست با نخستین خیزشهای جنبش کارگری در سالهای اخیر و توجه هر چه بیشتر نهادها و احزاب بورژوازی به جنبش کارگری هر چه بیشتر مشاهده میشد. هدف این سیاست نیز اساساً خفه کردن جنبش کارگری از طریق در آغوش گرفتن آن و جدا کردن آن از چپ بوده است. حذف همزمان زرافشان و قرار دادن اسالو در زمره نمادهای سه گانه بیان سمبلیک همین سیاست بود.

پنجم اقدام گنجی در حد قابل توجهی به تحرک در اپوزیسیون بورژوائی منجر شد. نهادها و تشکلهای دموکراتیک بسیاری در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا شرکت خود در "روزه سیاسی" سه روزه از ۱۴ تا ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۶ را اعلام کرده و همزمان به برگزاری آکسیونهایی در مقابل رسانه ها و سازمانهای بین

المللی از جمله سازمان ملل دست زدند. علاوه بر آن طیف نسبتاً گسترده‌ای از هنرمندان و چهره‌های منفرد اپوزیسیون بورژوازی نیز به حمایت از این اقدام گنجی برخاستند.

در مقابل اما حرکت گنجی مورد مخالفت بسیاری از چپها قرار گرفت. گذشته از انتقاداتی که به سبک و سیاق رایج در برخی سازمانهای چپ صورت میگرفت و مضمون آنها بیشتر بر بی‌اهمیت جلوه دادن حرکت گنجی متمرکز بود، بخش نسبتاً گسترده‌ای از فعالین علنی چپ در داخل کشور به درستی مضمون واقعی حرکت گنجی مبنی بر حمله به چپ تحت پوشش دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر را دریافته و به اعتراض برخاستند. اما تا جایی که به جنبش کارگری مربوط میشد شاید شاخص‌ترین این مخالفت‌ها را یداله خسروشاهی با انتشار بیانیه "جنبش کارگری و گنج مایه سرمایه داران"^۲ ابراز کرد. خسروشاهی در این بیانیه نه تنها به افشای مضمون ارتجاعی نئولیبرالیسم گنجی و سیاست فریبکارانه گنجی و تمام کهنه لیبرالها و تازه لیبرالها در رابطه با جنبش کارگری پرداخت، بلکه همچنین به صراحت مخالفت قاطع خود را با سیاست پروآمریکایی نشان داد. او در این نوشته ضمن ارائه تصویری موجز از فلاکت وسیع تحمیل شده بر طبقه کارگر از یک سو حرکت گنجی را بر متن سیاست ضد کارگری رژیم از آغاز تا به امروز و از سوی دیگر بر متن تغییر سیاست اپوزیسیون بورژوازی نسبت به جنبش کارگری و روی آوردن آن به سیاست عوامفریبانه جلب کارگران پرداخته و کل این تحولات را نیز بر زمینه تعرض عمومی سرمایه داری بین‌المللی و دموکراسی‌های غرب و بویژه آمریکا قرار داد. با این همه پنج ماه بعد همین یداله خسروشاهی از جانب رضا مقدم متهم به آن شد که با "فساد" که از نظر او همان "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" است مخالفتی ندارد. می‌شد حتی در مقابل همین هم تحمل نشان داد و آن را چندان جدی نگرفت. اما مساله اینجاست که پنج ماه قبل و در مقابل کمپین گنجی، یعنی درست در زمانی که رضا مقدم باید حرف می‌زد و جای خود را در یک مباحثه سیاسی روشن میکرد، سکوت اختیار نموده بود. واقعا چگونه ممکن است کسی که تا این حد دغدغه یک "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" را دارد درست در لحظه‌ای که دقیقا در همین جهت یک تعرض سیاسی صورت میگیرد سکوت میکند و پنج ماه بعد به کسی که در وقت لزوم با جسارت تمام پای خود را به میدان گذاشته بود اتهام سخیف آن را وارد میکند که با "فساد" مخالفتی ندارد؟ به چنین کسی چه باید گفت؟ خسروشاهی قبلا و در موارد متعدد موضع قاطع خود را در برابر همه و هرگونه اعمال نفوذ سرمایه داری بین‌المللی و بویژه آمریکا بر جنبش کارگری اعلام کرده بود.^۳ او در این یادداشت معین با احساس مسئولیت در مقابل خطری که از ناحیه طرح چنین مباحثاتی فعالین جنبش کارگری را تهدید میکند به این جنبه معین پرداخته بود. رضا مقدم همین را دستاویز قرار داده و او را به عدم مخالفت با "فساد" متهم میکند. گویی خسروشاهی در آغاز هر نوشته اش نخست باید مخالفت خود را با آمریکا ثابت کند. اعلام مخالفت با آمریکا "بسم الله الرحمن الرحیم"ی است که رضا مقدم میخواهد بالای هر نوشته‌ای ببیند و اگر نبیند نویسنده به زعم او مخالفتی با "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" ندارد. حال این که خود او در ماجرای "روزه سیاسی" گنجی

که یکی از مهم ترین تحولات دقیقا مربوط به همین زمینه در ماههای اخیر بوده سکوت کرده است، مهم نیست. مهم این است که دیگران باید حرف او را بزنند.

ناچارم باز هم به شکیبایی خواننده مراجعه کرده و در این مورد هم از قبل توضیحاتی را در مقابل سفسطه های احتمالی رضا مقدم و دوستان طرح کنم. ممکن است گفته شود که ماجرای گنجی اهمیت چندانی نداشت و ضرورتی هم برای موضعگیری نبود. برای رضا مقدم و دوستان البته چنین نبود. با این حال آنها لزومی به موضعگیری در مقابل حزکت گنجی ندیدند. آیا واقعا چنین موضعگیری ای لازم بود؟ بله لازم بود. به این دلیل ساده که اولاً اینجا تحلیل های نظری گنجی در قالب سیاسی مشخصی و برای اهداف سیاسی معینی به کار گرفته می شد و ثانيا اقدام گنجی بر بستر همان ترند افزایش گرایش به آمریکا قرار داشت که در اپوزیسیون بورژوازی ایران در سالهای اخیر شتاب چشمگیری نیز یافته است و ثالثا رضا مقدم با دوستانش سازمانی تشکیل داده اند و به عنوان یک سازمان سیاسی چپ وظایفی فراتر از یک محفل برای خود تعریف کرده اند. اما رضا مقدم سکوت اختیار کرد، سکوتی که حاوی حرفهای ناگفته بسیاری بود. پائین تر خواهیم دید که این دومین پرده از نمایش با شکوه سکوت بود و با هم به تماشای پرده اول این نمایش خواهیم نشست. فعلا به همین بحث ادامه دهیم.

دلایل این سکوت را نه در خود آن سکوت، بلکه در حرفهای پنج ماه بعد رضا مقدم میتوان جست. ماجرای گنجی خوراک مناسبی برای سیاست تخریبی رضا مقدم نبود. در این ماجرا او باید به گنجی حمله میکرد و به افشای سیاست بورژوازی در قبال جنبش کارگری میپرداخت. این البته سیاستی است منطبق بر جهتگیری سوسیالیستی، اما برای کسی که در جنبش کارگری سیاست جدا کردن صفوف کارگران از یکدیگر و برجسته کردن تمایزات و اختلافات را تحت پوشش بحث گرایشات دنبال میکند منفعتی در بر ندارد و اظهارات پنج ماه بعد رضا مقدم به روشنی نشان داد که او نه در جهت وحدت طبقاتی کارگران که در جهت شکاف بین کارگران گام بر میدارد. بحث "فساد" و ماجرای آن یادداشت هم دقیقا همین را به نمایش میگذارند. در هر دو اینها ثقل انتقاد بر جنبش کارگری، و آن هم بر افراد و گروهبندیهای معینی در این جنبش، متمرکز است و نه بر بورژوازی و این جنبه سومی است که در یادداشت مورد بحث آشکارا به چشم میزند.

رضا مقدم در یادداشت مورد نظر ظاهرا امر مبارزه با "فساد"ش را ادامه میدهد. اما او در این مبارزه اش درست همانند نوشته اولش در این مورد مرکز توجهش را نه بر عوامل ایجاد "فساد" به زعم خود، بلکه بر جنبش کارگری و در این مورد بر یداله خسروشاهی متمرکز میکند و سندیکای واحد را با لاقیدی در کنار سالیاداریتی سنتر قرار میدهد. او انتقاد خسروشاهی را - حال با همان روایت مورد نظر خود - ادامه نمیدهد و تعمیق نمیکند. برعکس، این انتقاد را به سمت خسروشاهی برمیگرداند. او میتواند با تحقیق بیشتر بر سر موضوعی که خسروشاهی طرح کرده بود جوانب سیاسی موضوع را بیشتر شکافته و ارتباط سیاسی بین کمیسیون کذائی "ارتباطات سندیکائی" و سایت اخبار روز و سایت گذار را تحلیل نموده و به

سهم خود در روشن تر شدن زمینه های سیاسی ماجرا نقش ایفا کند. اما او این بار نیز طرح آمریکا برای ایجاد "فساد در جنبش کارگری" را تنها به عنوان پیش فرضی به میان میکشد تا همانند آن نوشته قبلی خود لبه حمله را به سوی فعالین معینی از جنبش کارگری برگرداند. او ترجیح میدهد به جای این کار به طرح انتقاد از خسروشاهی بپردازد. خواننده یادداشت مزبور از نظر سیاسی حتی ذره ای به تحولات مربوط به این ماجرا آگاه تر نمی شود. یادداشت مزبور نیز مثل همان نوشته قبلی با ایجاد فضایی از رعب و ترس از خطر قریب الوقوع "فساد در جنبش کارگری" از یک سو و تشدید بدبینی به فعالین جنبش کارگری از سوی دیگر مواجه میشود. رضا مقدم عمدا تمام مواضع پیشین یداله خسروشاهی بر علیه سیاست آمریکا در ایران و منطقه را نادیده گرفته و در اولین فرصتی که خسروشاهی در نوشته ای معین به جنبه ای دیگر از این ماجرا پرداخته است دم را غنیمت شمرده و هلهله کنان وارد میدان میشود که نشان دهد که ایبهالناس خسروشاهی رادیکال نیست و این دقیقا سیاستی است که رضا مقدم نه تنها در دو نوشته مورد بحث تاکنونی، بلکه در تمام نوشته های سالهای اخیر در پیش گرفته است. او خود را چپ و رادیکال میداند، اما این چپ و رادیکال بودن را نه بر متن تقابل با بورژوازی، بلکه در تعارض با سایر فعالین جنبش کارگری تبیین میکند. او تمایز خود با سایر فعالین جنبش کارگری را از طریق نقد متفاوت و پیگیر تر از بورژوازی نشان نمیدهد، برعکس انتقاد خود به بورژوازی را از کانال رد سایر فعالین جنبش کارگری طرح میکند. او شیپور را از سر گشاد مینوازد. جا دارد که به این موضوع بیشتر بپردازیم تا روشن شود که ماجرای "فساد" و "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" لغزشهایی مقطعی در مسیر حرکت رضا مقدم نبودند. آنها آخرین ایستگاههای تاکنونی حرکت اجتناب ناپذیر او به سمت حفره سیاهی اند که سرانجام از او چیزی باقی نخواهد گذاشت. به این زمینه ها بپردازیم.

یک سناریو و دو استراتژی

ما در این نوشته قصد پرداختن به روند حرکت رضا مقدم و جریان متبوع وی از آغاز تا امروز را نداریم. بخشی از این مباحث در نقد امیر پیام به نظرات ایرج آذرین در نوشته "بیراهه تشکل توده ای"^۴ طرح شده اند و خواننده علاقمند میتواند به آن نوشته مراجعه کند. به طور کلی اساس این سیاستها را می توان در این نکته خلاصه کرد که مباحث رضا مقدم و جریان متبوع وی همواره بر محور اثبات وجود گرایشات مختلف درون جنبش کارگری و آشتی ناپذیری این گرایشات دور میزده است و در هر دوره ای از تحولات سیاسی عمومی در ایران و تحولات جنبش کارگری به طور اخص، موضوع ویژه ای برای "تفکیک گرایشات درون جنبش کارگری"^۵ طرح کرده اند. آنچه در این میان موضوع توجه ماست و مستقیما به بحث ما مربوط میشود مباحثی است که رضا مقدم در دو سال اخیر طرح کرده است. به ویژه با بحث "دو استراتژی - مبارزه برای ایجاد تشکل و وحدت طبقه" او دور جدیدی از این مباحث را آغاز کرد. تز

عمومی این نوشته به طور خلاصه این بود که در جنبش کارگری ایران دو گرایش راست و چپ در قبال ایجاد تشکل های کارگری وجود دارد که تمایز اساسی آنها در استراتژی ایجاد تشکل کارگری بر مبنای همکاری و تعامل طبقاتی از سوی گرایش راست و بر مبنای ستیز و اصطکاک طبقاتی از سوی گرایش چپ است و بر این اساس نیز استراتژی این دو گرایش برای حرکت در جهت ایجاد تشکل نیز اساسا متمایز است و در حالی که گرایش راست منتظر اجازه وزارت کار برای ایجاد تشکل است، گرایش چپ امر ایجاد تشکل بدون اجازه دولت و به اتکای خود نیروی کارگران را دنبال میکند. در این تحلیل "این یک دوره جدید در جنبش کارگری ایران است که بخشی از صاحبان صنایع و سرمایه نوعی از تشکل و حق اعتصاب را برای طبقه کارگر برسمیت می‌شناسند."^۱ این بحثی بود که رضا مقدم و جریان وی در سالهای گذشته به دفعات مطرح کرده بودند. تفاوت این بار در دو چیز بود. نخست آن که این بحث پس از ایجاد کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری و متعاقب آن تشکیل کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری در آستانه اول ماه مه سال ۸۴ طرح میشد. او که پس از تشکیل کمیته پیگیری دو ماهی را با سکوت گذرانده بود با تشکیل کمیته هماهنگی فرصت را مناسب تشخیص داده و با ارائه این نوشته از جمله دلایل خود برای تعلق کمیته پیگیری به گرایش راست جنبش کارگری را عنوان میکرد و دوم آن که در "دو استراتژی ... " دیگر این تحلیل نبود که باید در خدمت اثبات نظر قرار میگرفت، اضافات بر تحلیل بودند که باید در خواننده حس کینه نسبت به "گرایش راست" را ایجاد میکردند.

هسته اصلی گرایش راست در داخل کشور در تحلیل رضا مقدم را هیات موسسان و در خارج کشور نیز بنیاد کار تشکیل میدادند و کمیته پیگیری نیز به دلیل طرح خواست "رفع موانع تشکل یابی کارگران" از وزارت کار استراتژی جناح راست را پذیرفته و به این دلیل به جناح راست تعلق داشت. در تحلیل او جناح راست برای ایجاد تشکل باید در انتظار اجازه وزارت کار میماند و بدون چنین اجازه ای نمی توانست دست به ایجاد تشکل بزند. مینویسد: "استراتژی گرایش راست بستگی به تحولات سیاسی کشور، نتایج انتخابات ریاست جمهوری، چگونگی پیشروی اصلاحات حکومتی، و مناسبات اپوزیسیون لیبرال با دور جدید اصلاحات و عاملین جدید آن خواهد داشت. همه اینها زمان بر می برد و گرایش راست دستکم تا مدتها جز همین انتظار قطعا هیچ استراتژی روشنی نمیتواند داشته باشد". این تا جایی که به ارزیابی از سیاست "گرایش راست" برمیگردد.

اما این تمام مطلب نیست. گفتیم که اضافات بر تحلیل اند که در این نوشته قرار است کاری بکنند. رضا مقدم برای نشان دادن استراتژی گرایش راست نخست به نامه ای میپردازد که هیات موسس سندیکاهای کارگری در قبال توافقنامه اول بین سازمان جهانی کار و وزارت کار ایران به امضا رسیده و در آن ایجاد تشکلهای مستقل کارگران وعده داده شده بود. در مقابل این نامه او وانمود میکند که گویا گرایش چپ در مقابل این حرکت قرار گرفت و اطلاعیه شخص خود را هم شاهد مثال آن می آورد. او در اینجا هم دست به تقلب میزند و قطعاتی را کنار هم میچیند که پازل دلخواه خود را به خواننده نشان

دهد. نخست این که رضا مقدم در کل این "گرایش چپ" تنها به اطلاعیه خود میتواند رجوع دهد. اما مگر در این "گرایش" کسان دیگری نبودند؟ البته برخی جریان‌ها چپ در خارج از کشور نیز نسبت به این واقعه موضعگیری کرده بودند. اما از نظر رضا مقدم این موضعگیری‌ها به عنوان نمود مخالفت "گرایش چپ" به حساب نیامد و ذکری هم از آنها نبود. گذشته از این جریانات اما چرا کس دیگری از این گرایش و بویژه در داخل دست به این موضعگیری نزد؟ واقعیت این است که در آن مقطع از فعالین جنبش کارگری در داخل کشور هیچ کس و مطلقاً هیچ کس به اعلام موضع بر سر نامه هیات موسس دست نزد. این البته به معنای توافق همه فعالین داخل کشور با موضع هیات موسس نبوده و نیست. اما همین واقعیت میتوانست به ایجاد تردید در ذهن خواننده منجر شود که شاید هنوز گرایش چپ و راستی شکل نگرفته اند و این کل بحث رضا مقدم را بی اعتبار میکرد. هر چه باشد در همان مقطع بودند کسانی که وجود اختلاف نظر بین فعالین جنبش کارگری را برای نشان دادن وجود گرایش‌ها کافی میدانستند و نگارنده مطلب حاضر نیز به این دسته تعلق داشت. ثقل دوم و مهم تر آن که رضا مقدم که مخالفت خود را به عنوان مخالفت "چپ" قلمداد میکند عمداً حرفی از این به میان نمی آورد که یداله خسروشاهی این بار نیز با انتشار مطلبی به نام "ترحم بر پلنگ تیز دندان..." به مخالفت با این موضعگیری هیات موسس برخاسته بود. با این حال همین یداله خسروشاهی در قالب بنیاد کار در مرکز اصلی آرایش گرایش راست در خارج کشور قرار میگیرد. اذعان به این مطلب نیز کل بحث گرایشی را بی معنا میکرد. بنابر این او دقیقاً همان کاری را میکند که خود در مورد انعکاس اخبار جنبش کارگری به سایت سیاست روز نسبت میدهد: او جوانی از واقعیات را حذف میکند تا به نتیجه دلخواه خود برسد. رضا مقدم این مشکل را که در واقعیت عناصری وجود دارند که مزاحم "تحلیل" او هستند به این روش حل میکند که خیلی ساده آن بخش از واقعیت را حذف میکند. چارلی چاپلین در صحنه معروف چپاندن لباسهایش در چمدانی کوچک به زیبایی این روش را به سخره گرفته است. او با قیچی تمام اجزای بیرون مانده لباسها را قیچی میکند. قالب تحلیلی رضا مقدم همان چمدان کوچک است. تمام واقعیت را در آن جایی نیست و او هم با قیچی آن بخشهایی از واقعیت را که در چهارچوب تنگ تفکر او نمیگنجد به سادگی میبرد و کنار میگذارد.

اما گذشته از این تقلبات جنبه دیگر این نوشته رو آوردن به ادبیاتی کینه توزانه، خصم آمیز و افشا گرانه است که دیگر هدف اشاعه آگاهی را دنبال نمیکند، آشکارا حذف طرف مقابل را هدف گرفته است. او که گویا تحلیل های خود در اثبات وجود یک گرایش راست را کافی نمیبیند، به دستاویز ایجاد حس کینه متوسل میشود و این "گرایش راست" را یکسره به فدائیان اکثریت منتسب می کند. بعد از آن هم گویا هنوز این انتساب کافی نیست و برای جلوگیری از آن که مبدا این انتساب به اکثریت به اندازه کافی تاثیر نگذارد، به تاریخ اکثریت و شرکت آن در سرکوب کارگران مراجعه میدهد. او با به میان کشیدن مصاحبه ای از سایت اخبار روز با یک فعال بی نام و نشان از داخل کشور و احتمالاً از هیات موسس

عامدانه مساله سرکوب و قتل عام و به گلوله بستن کارگران توسط رژیم اسلامی پای نقش حزب توده و اکثریت در این سرکوب را به میان میکشد تا هر گونه سياست موجود در جنبش کارگری را که به نحوی از انحاء به وجود اختلافات درون رژیم امیدوار و یا متوهم است بر بستر سياست حزب توده و اکثریت قرار دهد. او حتی در این راه پا را تا آنجا پیش میگذارد که در رابطه با طرح انتقادی از جانب یکی از مصاحبه کنندگان با سایت بنیاد کار نسبت به فعالین کارگری در سقز گردانندگان این سایت را متهم به گذاشتن تریبون در اختیار "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" میکند. او پیش کشیدن موضوع سرکوب و کشتار کارگران را مقدمه ای برای طرح این سوال در مقابل سایت اخبار روز میکند که چگونه علیرغم این همه سرکوب آنها هنوز به وجود یک جناح طرفدار حقوق کارگران در درون جمهوری اسلامی معتقدند؟ مینویسد: " آیا برای این مصاحبه کننده بگلوله بسته شدن کارگران، انحلال شوراهای کارگری، دستگیری، شکنجه و اعدام فعالین کارگری، انداختن اراذل و اوباش شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی به جان کارگران مبارز، اخاذی شوراهای اسلامی از کارگران در دوران جنگ، فلاکت اقتصادی تحمیل شده به نسل فعلی طبقه کارگر که میلیونها نفر از آنها و خانواده هایشان را به زندگی در زیر خط فقر واداشته و باعث بزرگترین فجایع در زندگی کارگران شده است و... هنوز کافی نبوده است تا دندان طمع از وجود یک جناح طرفدار حقوق کارگر در رژیم بکند؟ آیا این مصاحبه کننده و فعال بی نام و نشان "هیات موسس" تا قبل از توافقنامه دوم سازمان جهانی کار و انتخابات مجلس هفتم جناح مترقی و حامی کارگر در رژیم اسلامی سراغ داشتند؟ این دیگر توهم نیست، این دیگر تحلیل غلط نیست، این یک نوکر صفتی و چشم به مرحمت زندانبان و جلاد داشتن است." ممکن است رضا مقدم هنگام نگارش سطور فوق لبخندی رضایت آمیز از این ضربات جانانه بر لب آورده باشد. پاسخ او اما بسیار ساده است و اگر آن حشو و زوائد سرکوب و فقر و فاقه و جلاد و زندانبان را حذف کنیم خود او این پاسخ را داده است که چگونه میتوان به یک جناح طرفدار حقوق کارگر در رژیم امیدوار بود. باور نمی کنید؟ با هم بخوانیم: "این یک دوره جدید در جنبش کارگری ایران است که بخشی از صاحبان صنایع و سرمایه نوعی از تشکل و حق اعتصاب را برای طبقه کارگر برسمیت میشناسند." کافی نیست؟ بیشتر و این بار از زبان ایرج آذرین بخوانیم: "بحث من اینست که این مساله که صنعت ایران و صاحبان صنایع ایران اکنون به تشکلهای کارگری احتیاج دارند یک فاکت است."^۷ باز هم کافی نیست؟ هنوز از رژیم حرفی به میان نیامده؟ پس باز هم بخوانیم: "انعکاس همین نظرات را در بخشی از خود دولت هم میبینیم. پیام مشترک وزرای کار، صنایع، و تعاون در روز کارگر در سال ۸۱ تاکید بر ارتقا بهر وری میکند و میگوید: "امیدواریم جامعه کار و تولید با توسعه و تعمیق سه جانبه گرایی و با تقویت تشکلهای مستقل صنفی و..." مشکلات تولید را حل کند."^۸ اینها فقط نمونه های کوچکی از اظهارات بیشمار رضا مقدم و جریان متبوع وی در سالهای اخیر در این زمینه اند. آیا آن اکثریتی نمی تواند به استناد همین اظهارات رضا مقدم و ایرج آذرین از یک جناح طرفدار حقوق کارگران در رژیم حرف بزند؟ زبان ایرج آذرین و رضا مقدم البته

همان زبان اکثریت نیست، اما مضمون حرف همان است. برای پوشاندن همین مضمون مشترک است که رضا مقدم تلاش میکند تا همه فعالین کارگری دیگر را که در چهارچوب تحلیل او در قالب چپ قرار نمیگیرند در کنار اکثریت و حزب توده قرار دهد. آیا این همان کاری نیست که خود او به گرایش راست نسبت میدهد: "تحریک هیستریک عده ای فعال ساده دل جنبش کارگری"؟ او معتقد است که گرایش راست با بحثهایش فقط میتواند چنین تحریک هیستریکی علیه احزاب و سازمانهای کمونیستی ایجاد کند. خود او اما علیه چه کسانی به چنین تحریکی دست میزند؟

گفتیم که از نظر او هیات موسس در داخل و بنیاد کار در خارج صف بندی های اصلی این جناح راست را تشکیل میدهند. رضا مقدم در مورد بنیاد کار پا را از این هم فراتر گذاشته و در دو مورد در افشای این صفتبندی "گرایش راست" در خارج از کشور اسامی آنها را نیز ردیف میکند. طیف وسیعی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در این لیست به زعم او راست قرار دارند. از یداله خسروشاهی گرفته تا مرتضی افشاری، از مظفر فلاحی تا علی شیر مبارکی و بیژن خوزستانی و امیر پیام و مرسده قائدی و جلال تمجیدی و عباس فرد و بسیاری از فعالین دیگر جنبش سوسیالیستی کارگران که صرفنظر از هر اختلاف نظری در مواردی معین به صدور بیانیه هایی جمعی دست زده اند. برخی از این فعالین حتی عضو بنیاد کار نیز نبوده اند و صرف قرار گرفتن امضایشان پای بیانیه حمایت از کمیته پیگیری برای رضا مقدم کافی بود تا نام آنها را نیز در عداد حامیان گرایش راست قرار دهد. او همه این فعالین را به بنیاد کار، بنیاد کار را به هیات موسس، هیات موسس را به سایت اخبار روز و اکثریت و حزب توده متصل میکند. او سپس هیات موسس را "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" نامیده و بنیاد کار را نیز بدان متهم میکند که تریبون در اختیار این "مشاطه گران سرکوب" قرار داده است.^۹

از این که بگذریم در آن گرایش راستی که او به اکثریت و حزب توده می چسباند و آن را به "مشاطه گری سرکوب جنبش کارگری" متهم میکند، هیات موسس سندیکای واحد نیز قرار دارد و این همان هیات موسسی است که کمتر از یک ماه پس از نوشته رضا مقدم نخستین تشکیلات توده ای کارگران در دوران سیاه بعد از سرکوب سال ۶۰ را ایجاد کرد. به این موضوع پائین تر بیشتر خواهیم پرداخت. اما قبل از آن طرح این سوال را هم لازم میدانیم که اگر این "گرایش راست" مشاطه گران سرکوبند پس معنای این عبارت رضا مقدم چیست که "به این اعتبار یک بحث جدی و هدفمند برای دستیابی به استراتژی و نقشه عمل برای ایجاد تشکل، راه حل ایجاد اتحاد در بین کلیه گرایشات جنبش کارگری، راه حل سازمان دادن و هماهنگ کردن کلیه حرکات کارگری برای ایجاد تشکل و از این طریق بسیج کل طبقه برای ایجاد تشکل است."؟ آیا حقیقتاً میتوان با "توجیه گران سرکوب جنبش کارگری" و "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" به دنبال اتحاد بود؟ معلوم است که نمیتوان. خود رضا مقدم نیز در تمام این نوشته اش نه تنها چنین چیزی را دنبال نمیکند، بلکه آگاهانه در خلاف آن گام بر میدارد. پس حکمت این افاضات در چیست؟ جز پوشاندن این واقعیت که او اصلاً به دنبال اتحادی در طبقه نیست؟

اما صرفنظر از آن اضافات زمخت و زشت، نوشته رضا مقدم حاوی نکاتی تحلیلی مبنی بر جدال بین گرایش‌های راست و چپ در جنبش کارگری نیز هست. خواننده نا آشنا به تحولات جنبش کارگری ایران ممکن است با ملاحظه این بحث به تشبیه سازی هایی در تاریخ جنبش کارگری دست بزند. بالاخره تاریخ جنبش کارگری سرشار از نبرد بین گرایش‌های خواستار همکاری طبقاتی و طرفداران مبارزه طبقاتی پیگیر بوده است و یادآوری چنین جدالی دارای جذبه ای برای فعالین چپ نیز هست. "دو استراتژی..." فقط دارای یک اشکال کوچک بود. تحلیلی از جهان واقعی نبود، سناریویی خود ساخته بود. در این تحلیل جهان واقعی جایی نداشت. اما اعتبار یک حرف را انطباق آن با واقعیت پیرامونی است که تعیین میکند. واقعیت پیرامونی نه تنها حرف رضا مقدم را تایید نمیکرد، بلکه آشکارا در جهت خلاف آن در حرکت بود. اشکال پایه ای بحث فوق در این بود که در مبارزه طبقاتی گرایش‌های درگیر راست و چپ و اصلاح طلب و سازمان جهانی کار و بخشهایی از بورژوازی ایران را در نظر می‌گرفت، اما اصلی ترین عامل حرکت طبقات به طور کلی و طبقه کارگر به طور ویژه را یکسره نادیده می‌گرفت. در این تحلیل صحبتی از میزان وحدت و شدت تضادهای طبقاتی و تاثیر آن بر حرکت طبقه کارگر در میان نبود و به همین دلیل نیز قادر نبود ذره ای از سطح وقایع فراتر رفته و روندهای عمیق تر مبارزه طبقاتی را درک کند. در یک سوی تصویری که رضا مقدم ارائه میداد فعالین هیات موسس قرار داشتند که یک سرشان هم به حزب توده و اکثریت وصل است و مشغول نامه پراکنی به سازمان جهانی کار و دولت بودند و در سوی دیگر گرایش چپی که در حال مبارزه برای ایجاد تشکل کارگری به نیروی خود بود. اما این تصویر فقط در ذهن رضا مقدم وجود داشت. در جهان واقعی نه آن هیات موسس به همین مصاحبه کننده ها خلاصه میشد و نه آن گرایش چپ مشغول چنین کاری بود. حوادث ماههای بعد به سرعت بی اعتباری چنین تحلیلی را نشان داد. از دل آن "گرایش راست"ی که گویا بین دوراهی گیر کرده و قرار بود حالا حالاها منتظر روند تحولات سیاسی در بالا و موقعیت اصلاح طلبان در حکومت بماند سندیکای رزمنده واحد بیرون آمد و از دل آن گرایش چپ که قرار بود تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کند محسن حکیمی نامی که کل تاریخ جنبش سوسیالیستی کارگران را آشکارا زیر سوال میبرد. از دل آن "تعامل و همکاری طبقاتی گرایش راست" که گویا پاسخی به مساله ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران نداشت عده ای توانسته بودند نیرومندترین بروز تشکل یابی طبقه کارگر در بیست و پنج سال اخیر را به نمایش بگذارند و از دل آن "ستیز و اصطکاک گرایش چپ" که گویی پاسخ به ایجاد تشکلها را در جیب داشت ضد تشکل ترین گرایش‌های سر بر آورد. نه آن راست راست بود و نه آن چپ چپ. مبارزان صدیق و فداکار طبقه کارگر هم در آن "راست" بودند و هم در آن "چپ". و این روند های آینده جنبش کارگری را رقم زد و نه جدال بین "راست و چپ" ساختگی رضا مقدم. مساله مقدماتی بر سر "راست و چپ" نبود، بر سر کارگری و غیر کارگری بود. رضا مقدم همین واقعیت ساده را نفهمید. و نتیجه همان سکوتی بود که بالاتر بدان اشاره کردیم.

سکوت، پرده اول

هنوز جوهر پرینت "دو استراتژی... " رضا مقدم خشک نشده بود که سندیکای واحد اعلام موجودیت کرد. او که سوار بر مرکب تخیل شمشیر بر کف صف در هم شکسته "گرایش راست" را قلع و قمع کرده و آن را در سالن انتظار انتخابات جمهوری اسلامی و عروج نامحتمل مجدد اصلاح طلبان بر اریکه قدرت نشانده بود، با ناباوری شاهد شد که چگونه از دل همان گرایشی که او برایش نه رسالتی و نه اصالتی قائل بود اکنون غولی سر بر آورده بود که نه تنها "تئوری"های او را، بلکه تمام رژیم اسلامی و خانه کارگر و شوراهای اسلامی اش را به مصاف میطلبید. ظهور سندیکای واحد برای رضا مقدم رعدی بود در آسمانی بی ابر. او که کمترین درکی از مکانیسم های واقعی تحولات جنبش کارگری و شکل گیری کمیته های دوگانه پیگیری و هماهنگی و تحولات درونی هیات موسس و مهم تر از همه اینها عمق نیاز توده طبقه کارگر ایران به ابزاری برای در هم شکستن این دایره هولناک فقر و فلاکت و استثمار بیرحمانه نداشت، قادر نشد حتی نشانه های آشکار ظهور این ماجرا را ببیند. این نشانه ها پیش از آن که او دست به قلم ببرد آشکار شده بودند. هیات موسس سندیکای واحد ماهها بود که با ترتیب دادن جلسات آموزشی علنی هفتگی با شرکت بیش از صدها نفر از کارگران واحد در محل ساختمان سندیکای خبازان دوره تدارک مخفی احیاء سندیکا و سپس دوره نامه نگاریها و طومارنویسی ها به مقامات رژیم را پشت سر گذاشته بود. در ماههای فروردین و اردیبهشت هیات موسس از این هم فراتر رفته و با درج آگهی در روزنامه های کثیر الانتشار کارگران را به شرکت در انتخابات ایجاد سندیکا فرا خوانده بود. در اول ماه مه همین سال و درست هنگامی که رقابتی ناگوار بین کمیته های پیگیری و هماهنگی بر سر تعداد مراسم و تعداد شرکت کنندگان در مراسم هر گروه بندی در جریان بود، هیات موسس سندیکای واحد با برگزاری مراسمی پرشکوه و با شرکت بیش از صدها نفر عزم خود را برای ایجاد سندیکا به نمایش گذاشته بود. همه اینها از دید کارشناس گرایش راست مخفی ماند و در تحلیل او راه نیافت.

در بررسی پیشروی های جنبش کارگری در زمینه ایجاد تشکل کارگری در خرداد ماه سال ۸۴ او نوشت: "تشکیل دو کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی که هر دو ایجاد تشکل های کارگری را در دستور قرار داده اند، جنبش کارگری ایران و فعالیتها و مباحث آنرا در يك موقعیت کاملا جدید قرار داده است و پیشروی جنبش کارگری را در یکساله اخیر تکمیل کرده است.

پیش روی فراتر از این، به روشن شدن استراتژی جنبش کارگری برای ایجاد تشکل بستگی مستقیم دارد. تا زمانی که يك استراتژی معین دست بالا نیابد و مورد اقبال عمومی در جنبش کارگری قرار نگیرد، فعالیتی کارساز و همه جانبه و عمومی برای ایجاد تشکل انجام نخواهد شد.^{۱۰} این بی اعتنائی کامل بهتر از هر اطلاعیه ای علیه کارگران واحد عمق خصومت نویسنده آن با هیات موسس این سندیکا و

تلاشهایش را نشان میدهد. این جملات در حالی نوشته شده اند که فعالیتهای هیات موسس سندیکای واحد برای ایجاد سندیکا و برگزاری انتخابات هیات مدیره به اوج خود رسیده بود و درگیری بین کارگران واحد و شوراهای اسلامی حتی به گوش رضا مقدم نیز رسیده بود. با این حال این مبارزات فداکارانه برای او هنوز به معنای فراتر رفتن از کمیته های پیگیری و هماهنگی به حساب نمی آمد و برای این فرا تر رفتن او منتظر دست بالا گرفتن یک استراتژی در جنبش کارگری بود و از آنجایی که به زعم او گرایش راست نمیتوانست به چنین هدفی دست یابد، این استراتژی چپ بود که باید این امر را به فرجام میرساند. بالاتر دیدیم که نفس آوردن خواست رفع موانع ایجاد تشکلهای کارگری از وزرات کار در بیانیه اعلام موجودیت کمیته پیگیری برای رضا مقدم - و متأسفانه بخش وسیع تری از چپ - کافی بود تا این کمیته را به پذیرش استراتژی راست متهم کنند. حال سندیکای واحد از سوی کسانی در حال تشکیل بود که نه یک، بلکه دهها نامه به مقامات مختلف جمهوری اسلامی، از خاتمی تا وزیر کار و رفسنجانی نوشته بودند و بنا بر معادله "درخواست از دولت = راست" سندیکای واحد باید در منتهی الیه راست قرار میگرفت. رضا مقدم این را نمی فهمید که اتفاقاً آن نامه نوشتنها و درخواست کردن ها می توانستند نه نشانه تمکین به سیاست انتظار، بلکه مقدمات دست زدن به عمل مستقیم کارگران نیز باشند. امری که سندیکای واحد جلو چشمان همه در حال انجام آن بود و کمتر کسی متوجه آن شد. کارگران واحد عملاً در حال عبور دادن کل جنبش کارگری به دورانی نوین بودند و رضا مقدم هنوز منتظر دست بالا گرفتن گرایش چپش. او ذره ای عظمت کار کارگران واحد و سندیکای آنان را درک نکرده بود.

در همان نوشته البته او به کارگران واحد نیز پرداخت، اما نه در قسمت برشماری پیشرویهای جنبش کارگری بلکه در جریان برشماری رسوایی شوراهای اسلامی و طرح ماجرای حمله آنان به کارگران شرکت واحد. کارگران شرکت واحد در تحلیل او به عنوان قربانیان حمله شوراهای اسلامی ظاهر شدند اما نه به عنوان عامل پیشروی جنبش کارگری. این نقش را او در درجه اول برای کمیته هماهنگی و سپس هم با درجه ای تخفیف برای کمیته پیگیری قائل بود. او که در ذهن خود دنیائی دیگر ساخته بود، قدرت مشاهده جهان پیش رویش را از دست داد. و هنگامی که واقعیت با قدرت تمام به او گفت که "گل همینجاست، همینجا برقص" او چشم خود ببست. رضا مقدم سکوت کرد. باز هم سکوت. چه میتوانست بگوید جز این که با صدای بلند اعلام کند اشتباه کرده است؟ و این چیزی است که او ظاهراً هیچگاه حاضر به بیانش نیست، حتی اگر از سر هر بامی بانگش بلند شده باشد.

اعلام موجودیت سندیکای واحد با بی اعتنائی مطلق رضا مقدم و جریان متبوع وی روبرو شد. این اعلام موجودیت تمام نظریه او را بهم ریخت و او را در مقابل موقعیتی بغرنج قرار داد. سوالی که پیش پای رضا مقدم قرار گرفته بود این بود که چگونه عقب نشینی کند، بی آن که به پوچی و بی اعتباری تحلیلهای خود اعتراف کند. او پاسخ را در سکوت و جستجوی فرصت مناسب یافت. این سکوت بیش از

چهار ماه به درازا کشید. چهار ماهی که سندیکای نوپای واحد مشغول سخت ترین مبارزات برای دفاع از خود در مقابل یورشهای سیاسی، تبلیغاتی اوباش شوراهای اسلامی بود.

برای اولین بار پس از چهار ماه و در لابلای مصاحبه ای با نشریه آرش رضا مقدم نام سندیکای واحد را به طور مستقل و نه به عنوان قربانی حملات اسلامی ها بر زبان آورد. آن هم نه به عنوان پدیده ای برجسته در دل جنبش کارگری ایران، بلکه به عنوان پدیده ای در کنار پدیده های دیگر. عین عبارت او در آن مصاحبه این است: "از سال گذشته مبارزه کارگران برای ایجاد تشکل وارد مرحله کاملاً جدیدی شده است. ابتدا تشکلی بنام "کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری" اعلام موجودیت کرد که هدف خود را فعالیت برای ایجاد تشکلهای کارگری قرار داد. البته قبلاً نیز جمعی بنام هیات موسسان ایجاد سندیکاهای کارگری ایجاد شده بود که به همین "کمیته پیگیری" پیوستند. سپس تشکلی به نام "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" اعلام موجودیت کرد. هر دو این کمیته ها اقدام به جمع آوری هزاران امضا از کارگران کردند. علاوه بر این دو کمیته، هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد ایجاد شد که با مبارزه ای جسورانه که از جنبش کارگری ایران انتظار میرفت راساً دست به ایجاد سندیکای کارگران شرکت واحد زدند."^{۱۱} از همین عبارات نیز روشن است که رضا مقدم نه از روی میل بلکه از سر ناچاری است که سندیکای واحد را وارد تحلیل خود کرده است. او از یک سو راه عقب نشینی خزنده خود را باز میکند و از سوی دیگر در عین حال هنوز به تحلیل نادرست خود چسبیده است. او برای وصله پینه کردن تئوری خود نخست هیات موسسان را عطف به ماسبق میکند و میگوید که این هیات از پیش هم بوده و به کمیته پیگیری پیوسته است و سپس هیات موسس سندیکای واحد را علاوه بر آن دو کمیته اختراع میکند تا در خواننده این تصور را ایجاد کند که این هیات موسسان سندیکا با آن هیات موسسان کاری ندارد. هر چه باشد او هیات موسسان اولیه را تشکل اصلی راست در جنبش کارگری معرفی کرده است که قادر نیست تشکل ایجاد کند و باید در انتظار بماند و به توده کارگر مراجعه نمیکند و قس علیهذا. حال باید توضیح دهد که چگونه از دل همین هیات موسسان آن سندیکای رزمنده سر برآورده است. از این لحظه به بعد او دست به بازی مبتذلی میزند که فرمولبندی نوشته حاضر اولین حرکت آن بازی بعد از تعمق چهارماهه است.

گامی حقیقت: ۱

در شطرنج گشایش های معینی وجود دارد به نام گامی که در آن یک طرف بازی در همان آغاز بازی سربازی را در جناح شاه یا وزیر قربانی میکند تا از موقعیت بهتری در مرکز صفحه برخوردار باشد. رضا مقدم نیز با اعلام وجود سندیکای واحد شطرنج خود را آغاز کرد. در این شطرنج اما این حقیقت بود که باید برای موقعیت بهتر قربانی میشد. دیدیم که او پس از بی اعتنائی های اولیه آنجا که اولین بار به

اظهار نظر در مورد خود سندیکای واحد میپردازد آن را از هیات موسس جدا میکند تا بتواند برای آن شناسنامه ای قلابی درست کرده و لاقبل به طور گذرا هم که شده به تائید آن پردازد. ماجرا اما به همین جا ختم نمی شود. رضا مقدم تمام موجودیت سیاسی خود را بر بحث دو استراتژی سوار کرد و بی پایگی این بحث با شتابی عجیب بر هر کسی روشن شد. نه تنها ایجاد سندیکای واحد اعلام رسمی پوچ بودن چنین بحثهایی به شمار می آمد و "گرایش راست" رضا مقدم اکنون در صف اول جنبش کارگری قرار گرفته بود، بلکه همچنین در صف "گرایش چپ" مورد نظر او نیز تحولات به سرعت بطلان نظریات او را به اثبات می‌رساندند.

بالا تر گفتیم که مبارزان صدیق و فداکار در همه صف بندیهای موجود در جنبش کارگری، از هیات موسس تا آوای کار و از کمیته پیگیری تا کمیته هماهنگی وجود داشتند. درست به همان ترتیب که در هیچ کدام از این صفوف هیچ تضمینی بر آن نبود که عناصر فرقه گرا و حتی مخرب به فعالیت نپردازند. آنچه در ماههای بعد از تشکیل سندیکای واحد اتفاق افتاد عملاً آرایش جدیدی را در مناسبات بین نیروهای درون جنبش کارگری به نمایش می‌گذاشت که با هیچ کدام از تئوریهای ساختگی و از جمله تئوری دو استراتژی رضا مقدم خوانایی نداشت. در یک سوی این تحولات حاشیه ای شدن افکار و اعمال فرقه گرایانه و تنگ نظرانه قرار داشت و در سوی دیگر آن برقراری و تعمیق مناسبات بین فعالین راستین و دلسوز جنبش کارگری مستقل از تعلق لحظه ای آنان به این یا آن صف. منفعت مشترک طفقاتی باید بیان مشترک خود را نیز می یافت و سیر وقایع نیز همه فعالین وفادار به منافع طبقه را به این سو میراند.

ماههای بعد از تشکیل سندیکای واحد تا وقوع اولین اعتصاب را میتوان ماههای شفاف شدن هر چه بیشتر صفوف فعالین جنبش کارگری قلمداد کرد. در این ماهها کمیته پیگیری درگیر در جدالهای درونی ای بود که مضمون اصلی آنها را همان اختلاف کدائی بر سر درخواست از وزارت کار برای رفع موانع تشکل یابی کارگران و لزوم "ایجاد تشکل به نیروی خود" تشکیل میداد. پشت این ظاهر مجادلات در واقع مساله اصلی حرکت به سمت تدارک ایجاد تشکلهای کارگری در محل کار و یا تبدیل خود کمیته پیگیری به سازمانی جایگزین نهفته بود و روشن بود که این دو برداشت متفاوت به دو خط مشی متفاوت نیز میرسیدند. نتیجه این تحولات ایجاد شکاف در کمیته پیگیری و خروج فعالین آوای کار از آن بود. واقعه دردناک در این میان این بود که عده ای این شکاف را نشانه دست بالا گرفتن رادیکالیسم در کمیته پیگیری قلمداد کرده و به اظهار خوشحالی در آن مورد پرداختند.^{۱۲} در کمیته هماهنگی نیز مسیر اوضاع چندان بهتر پیش نرفت. به موازات تلاشهای مشابه در کمیته پیگیری، در این کمیته نیز مباحثات به سمت تدوین اساسنامه و مرامنامه و ضوابط عضویت و غیره سوق پیدا کرده و سرانجام نیز با تصویب دو سند که در آنها کمیته هماهنگی بر ضد سرمایه داری بودن خود تاکید نموده و عملاً راه حل جنبش کارگری را در گسترش تشکیلاتی خود ارائه میکرد منجر شد. نه در کمیته پیگیری و نه در کمیته

هماهنگی دیگر اثری از مباحثات اولیه در جهت روند ایجاد تشکلهای کارگری بر جا نماند. در مقابل رقابتی بر سر طرح مباحث و شعارهای رادیکال تر از طرف مقابل جای چنین تفکراتی را گرفت. بر کنار از تحولات در دو کمیته اما سندیکای واحد به آرامی و با اطمینان در تدارک گام بعدی خود بود. تنظیم مجدد مطالبات کارگران و بویژه درخواست انعقاد قرار داد دستجمعی همراه با شکل دادن به ارگانها و سازمان درونی سندیکا از یک سو و فعالیت تبلیغاتی گسترده در سطح مطبوعات علنی و مهم تر از همه اینها دست زدن به آکسیونهای گسترده آرام با روشن کردن چراغ اتوبوسها در روزهای معین و تبلیغ در میان مسافران از سوی دیگر محورهای اقدامات تدارکاتی سندیکا برای گام بعدی را تشکیل میدادند. تمایز روند حرکت سندیکای واحد با روند حرکت کمیته های دوگانه امری نبود که از دید فعالین صدیق جنبش کارگری، از جمله در خود این دو کمیته ها پنهان بماند.

اتفاق دیگری نیز در این میان واقع شد که هم در مناسبات بین نیروهای درون جنبش کارگری تاثیر بسزائی بر جا گذاشت و هم در رابطه با بحث ما حائز اهمیت است. در آذر ماه سال ۸۴ و در پاسخ به فراخوان همسران کارگران دستگیر شده سقز در جریان مراسم اول ماه مه ۸۳ کمیته دفاع از کارگران سقز تشکیل شد. آنچه تشکیل این کمیته را برجسته میکرد این بود که ترکیب اصلی آن را کسانی تشکیل میدادند که بنا بر تبیین رضا مقدم در "گرایش راست" جنبش کارگری قرار داشتند و به استناد انتقادی که یک نفر در مصاحبه با سایت بنیاد کار نسبت به اقدام رفقای سقز در برگزاری مراسم اول ماه مه به عمل آورده بود از جانب رضا مقدم به لقب "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" مفتخر شده بودند. اکنون عده ای از همین "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" در کمیته ای علیه سرکوب جنبش کارگری گرد هم آمده بودند به دفاع از کسانی برخیزند که به جرم اقدام به برگزاری مراسم اول ماه مه در معرض تهاجم رژیم قرار گرفته بودند. این که آیا دست زدن به انجام خود این مراسم مورد تایید بود یا نه نقشی در این اقدام بازی نکرد. از جمله کسانی که در تشکیل این کمیته شرکت داشتند باید به این اسامی اشاره کرد: ناصر زرافشان، فریبرز رئیس دانا، علی اشرف درویشیان، کاظم فرج اللهی، علیرضا تقفی و سرانجام منصور اسالو. اشاره به این اسامی از آن رو ضروری است که هیچکدام از این افراد در تبیین رضا مقدم در "گرایش چپ" جنبش کارگری قرار نداشتند و لاقلاً سه نفر از آنان، فرج اللهی و تقفی و اسالو در صف بندی او در زمره همان "گرایش راست مشاطه گر سرکوب جنبش کارگری" قرار میگرفتند.^{۱۳}

اما به لحاظ عینی روشن بود که این اقدام نمیتوانست در مناسبات فی مابین فعالین صدیق جنبش کارگری بی تاثیر بماند و این تاثیر از جمله به مرور اما مداوم در رابطه با سندیکای واحد خود را روشن میکرد. در آستانه اعتصاب واحد همبستگی بین خانواده های کارگران سقز و کارگران واحد دیگر امری صرفاً ایدئولوژیک و اخلاقی نبود. این همبستگی در مبارزه مشترک معنای عملی ای بیش از آن یافته بود.

در تمام این مدت در ادبیات رضا مقدم و جریان متبوع وی اثری از سندیکای واحد نیست و آن جمله کوتاه در مصاحبه با آرش تنها اظهار نظر ایشان درباره سندیکای واحد است. نه آکسیونهای اتوبوسرانان در ادبیات این جریان راه یافت و نه سندیکا از نقطه نظر رضا مقدم ارزش یادآوری مجدد داشت. سیاست او در این دوره آشکارا بر اظهار نظر هر چه کمتر در زمینه سندیکای واحد بود.

این سیاست تنها هنگامی تغییر یافت که انکار سندیکای واحد و سکوت در مقابل آن دیگر امکانپذیر نبود. از جمله اتهامات رضا مقدم به "گرایش راست" این بود که این گرایش با شوراهای اسلامی لاس میزند و او در همان "دو استراتژی" حتی این حالت محتمل را برای این گرایش پیش بینی کرده بود که به زیر مجموعه همان شوراهای اسلامی تبدیل شود. اکنون سندیکای واحد در نبردی بی امان نه تنها با شورای اسلامی شرکت واحد بلکه با کل اوباش شوراهای اسلامی و خانه کارگر قرار گرفته بود. تنها زمانی که این سندیکا خود را به همه تحمیل کرد، رضا مقدم و جریان متبوعش نیز به حمایت از آن برخاستند. اظهارات بعدی رضا مقدم مبنی بر این که "وقتی سندیکای واحد تشکیل شد ما کوچکترین تردیدی نداشتیم و معضلی بر سر دفاع از آن نداشتیم"^{۱۴} یک دروغ محض است. اولین اطلاعیه جریان رضا مقدم در دفاع از سندیکای واحد در روز دوم دی ماه ۸۴ و پس از دستگیری هفت نفر از رهبران سندیکا صادر شد در حالی که سندیکای واحد در روز ۱۳ خرداد همان سال تشکیل شده بود. بین اعلام موجودیت این سندیکا و نخستین اعلام موضع جریان رضا مقدم بیش از ۶ ماه فاصله است. در این ۶ ماه سندیکای واحد به اشکال مختلف و در سطوح مختلف مبارزه خود را ادامه میداد. سندیکا در مهر ماه دست به یک آکسیون وسیع عدم دریافت بلیط از مسافران زد و سپس در آبان ماه آکسیون چراغهای روشن را سازمان داد. هر دو این آکسیونها مورد حمایت تشکلهای مختلف از جمله کمیته هماهنگی و جمعی از کارگران ایران خودرو و بنیاد کار قرار گرفتند.^{۱۵} اما هیچکدام از این آکسیونها به ادبیات سیاسی رضا مقدم و جریان او راه نیافتند. رضا مقدم اشتباه میکند. او نمیتواند به همین سادگی به تحریف تاریخ معاصر دست بزند و برای خود اسناد جعلی درست کند و امید داشته باشد که این از چشم دیگران پنهان بماند.

شاید خواننده دقت ما را در بررسی این تحولات و یافتن تناقضات در اظهارات رضا مقدم بیش از حد لازم ببیند. بالاخره ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است. حال با هر درجه از تاخیر هم که شده باشد، رضا مقدم و جریان او پای اطلاعیه ای نوشتند "پایدار باد سندیکای نوپای واحد" و همین هم گامی است به جلو. حال چرا باید سخت گرفت؟ چنین استدلالی البته هسته ای از حقیقت را در خود دارد. هر چه باشد کنار گذاشتن مقاومت در برابر تشکیل سندیکای واحد امر مبارزه این سندیکا و کارگران شرکت واحد را تسهیل کرد. این بحثی است درست. اما مساله اینجاست که چنین تغییراتی در مواضع افراد و احزاب اگر با شناخت و تصحیح اشتباهات گذشته همراه نباشند همیشه عناصر همان اشتباهات را با خود حمل میکنند. بویژه این که کسی آگاهانه بخواهد این اشتباهات را لاپوشانی نموده و خود را در همه مراحل محق نیز قلمداد کند. چنین کسی در صدد جبران اشتباهات نیست، در صدد تکرار همان اعمال

گذشته در شرایطی دیگر و به طرقي حساب شده تر است. در چنين مواردی ماهی را هر وقت از آب بگیرند مرده است. و رضا مقدم یکی از این موارد است. تغییر سیاست نزد او نه تنها همراه با اعتراف به اشتباهات نبود، بلکه او همان بحثها را این بار در قالبی جدید بسته بندی میکرد و میکند. این تغییر موضع سیاسی چنان که در زیر بیشتر خواهیم دید ذره ای در ارزیابی پایه ای او نسبت به سندیکای واحد و کل فعالین جنبش کارگری تغییر نداد و انتشار آن نوشته کذائی "خطر فساد در جنبش کارگری" و سپس آن یادداشت "کارگران واحد و کمک مالی" نتیجه همین سیاست مزورانه است. به بررسی خود ادامه دهیم و سیر موضعگیری های بعدی رضا مقدم را دنبال کنیم و ببینیم که آیا بررسی ما این نتیجه گیری را تایید میکند یا نه؟

بعد از اعتصاب ۴ دی ماه کارگران واحد که در آن بنا بر اظهارات روزنامه های رسمی "تهران قفل شد" رضا مقدم و جریان او باز هم به سکوت رو آوردند. نه تنها آن آکسیونهای قبلی سندیکا، بلکه حتی این اعتصاب با شکوه و اولین نماد خیزش طبقاتی آشکار و سازماندهی شده جنبش کارگری نیز از نقطه نظر رضا مقدم ارزش بررسی و تحلیل نداشت. اطلاعیه ۲ دی ماه آخرین اطلاعیه جریان رضا مقدم در زمینه کارگران واحد در کل این ماه بود. خود اعتصاب ۴ دی ماه با سکوت برگزار شد. بررسی علت این سکوت فعلا چندان مهم نیست. فقط باید به یادآوری این نکته پرداخت که پس از اعتصاب ۴ دی ماه در محافل چپ این انتقاد به سندیکای واحد به وفور طرح میشد که چرا اعتصاب خود را پیش هنگام و با وعده های قالبیاف به پایان رسانده است و برخی از نظریه پردازان چپ حتی نوشتجاتی درباره اعتصابی که گویا بدان خیانت شد منتشر کردند. چنین انتقاداتی از جانب رضا مقدم مطرح نشد. اما خواهیم دید که او بعدها چگونه به اظهار نظر در مورد همین دوره پرداخت. در تاریخ ۷ بهمن، یعنی یک روز قبل از اعتصاب، اطلاعیه بعدی جریان متبوع رضا مقدم صادر شد که در آن خیلی کوتاه سندیکای واحد به رسمیت شناخته شده بود. اما نشانه های بعدی خط جدید رضا مقدم و جریانش در قبال این تحولات را در اطلاعیه بعدی آنان که تاریخ ۱۰ بهمن، یعنی دو روز بعد از اعتصاب دوم کارگران واحد را بر خود دارد میتوان مشاهده کرد. در این اطلاعیه جمله معترضه ای آمده است که اساس سیاست بعدی رضا مقدم و جریانش نسبت به سندیکای واحد را نشان میداد. جمله معترضه فوق چنین است: "کارگران شرکت واحد در جریان مبارزات چند ماهه خویش تشکل یابی کارگری را از حق و ضرورت به عمل تبدیل کردند، و آمادگی جنبش کارگری ایران برای ایجاد تشکل به نیروی خویش و سازماندهی عملی آن بدون اجازه دولت و کارفرما را به نمایش گذاشتند"^{۱۶} رضا مقدم و دوستان با زرنگی تمام در یک اطلاعیه حمایتی در حال تدوین شرط و شروط خود برای حمایت از سندیکای واحد بودند. نخست این که آنها در این اطلاعیه نیز تا جایی که مقدور بود از آوردن اسم "سندیکای واحد" خودداری کردند. این سیاستی بود که بر تمام ادبیات سیاسی این جریان نسبت به سندیکای واحد جاری بود. نام سندیکا فقط در مواردی قید میشد که گریزی از آن نبود. اما مهم تر از آن آوردن قید "بدون اجازه دولت" در متن یک اطلاعیه

باصلاح حمایتی بود. این اطلاعیه در شرایطی نوشته میشد که بیش از هزار نفر از کارگران واحد همراه با بخش اصلی رهبری سندیکا در زندان اوین به سر میبردند و معدود افراد باقیمانده رهبری سندیکا درگیر در یک نبرد تعقیب و گریز و با اقامت در مخفی گاهها به سازماندهی صفوف کارگران میپرداختند. در چنین شرایطی رضا مقدم و جریان متبوعش برای توجیه دفاع خود از "کارگران واحد" سازماندهی "بدون اجازه دولت" سندیکای واحد را طرح میکنند. نفس آن جدال عظیم تاریخ ساز برای اینان هنوز کافی نبود. باید حتما قید میشد که تشکیل سندیکا "بدون اجازه دولت" بود. رضا مقدم بالاخره دوره انتظار و سردرگمی اش را پشت سر گذاشته و تصمیم خود را گرفته بود. سیاستی که او اتخاذ کرد و تا همین امروز نیز در حال انجام آن است باید به دو مساله پاسخ میداد: نخست این که باید به نوعی خود را در رابطه با مبارزات کارگران واحد و سندیکایشان طرح میکرد. انجام چنین چیزی ضرورتی بود حیاتی و رضا مقدم میدانست که اگر در جریان مسائل مربوط به سندیکای واحد حضور نداشته باشد باید قید حضور حتی نیم بند در محافل کارگری را برای همیشه بزند. حوادث با سرعتی باور نکردنی به تغییر مناسبات در درون جنبش کارگری و قرار گرفتن سندیکای واحد در مرکز آرایش جنگی طبقه کارگر منجر شده بودند و سندیکای واحد اکنون مرکز صفحه شطرنج بود. جنبه دوم سیاست رضا مقدم مبنی بر این بود که طرح مسائل مربوط به سندیکای واحد در عین حال باید در دست او به ابزاری برای تقویت موضع او در آن گرایش چپ ساختگی اش تبدیل میشد. آن قید "بدون اجازه دولت" اسم رمز ورود به این بندبازی حيله گرانه بود. این موضوع را پائین تر و در نوشته های بعدی وی دنبال خواهیم کرد. اما قبل از آن لازم میدانم به همین قید "بدون اجازه دولت" نیز برخوردی داشته باشیم.

با اجازه، بی اجازه!!

از زمانی که عبارت درخواست "رفع موانع تشکل یابی کارگران" از وزارت کار در بیانیه اعلام موجودیت کمیته پیگیری درج شد، جنبش کارگری ایران درگیر مباحثه ای شد که از نظر سطحی گری کم سابقه بود. محور این مباحثه را خیلی ساده ایجاد تشکل کارگری با یا بدون اجازه دولت تشکیل میداد. تا اینجا هنوز میشد این بحث را موجه دانست. اما مساله این بود که این بحث سطحی تا حد معیار تشخیص چپ و راست در جنبش کارگری ارتقا داده شد و حول پاسخ به این سوال سطحی صف بندیها و لشگر کشی ها صورت گرفت. در تاریخ جنبش کارگری بین المللی کمتر نمونه ای از چنین سطح نازلی از مباحثات را میتوان سراغ گرفت. جنجالی که پیرامون این سوال برپا شد شاخص برجسته ای از عقبگرد در روند تکامل چپ در ایران و سیطره مارکسیسم وولگار بر آن بود و رضا مقدم نیز از آتش بیاران پر و پا قرص این معرکه بود.

در ذهنیت طرفداران این بحث جنبش کارگری از دو صف متخاصم تشکیل شده است که یک صف در انتظار اجازه دولت برای ایجاد تشکل کارگری است و صف دوم خواستار ایجاد تشکل کارگری "به نیروی خود کارگران" و بدون اجازه دولت است. گویی طرفداران گرایش اول به نیروی کارفرمایان قصد ایجاد تشکل را دارند. روشن است که اولی ها در این بحث گرایش راست و دومی ها گرایش چپ جنبش کارگری را تشکیل می‌دهند. جهان واقعی اما بسیار پیچیده تر از این دوقطبی سیاه و سفید است. مساله ای که نزد چپ ایران به این معادله ساده تقلیل یافته است چیزی نیست جز مساله رابطه کار قانونی و فرا قانونی که همه جنبشهای کارگری در کشورهای مختلف جهان با آن روبرو بوده اند. تقلیل موضوع به این معادله همه ظرایف کار علنی در شرایط اختناق و سرکوب را نادیده گرفته و کاری به توازن قوای طرفین مبارزه طبقاتی و سطح تکامل جنبش کارگری ندارد و از همین رو نیز قادر نیست تلاشهای کارگران برای فعالیت در چهارچوب قوانین مسلط را نه درک کند و نه اصولاً به حساب آورد. در پایه ای ترین سطح چنین نگرشی عمیقاً آنارشستی است و طرح مساله دولت در معادله با اجازه یا بی اجازه حکایت از ضدیت با دولت در هر شکلی دارد. در مورد مشخص ایران این بحث در عین حال جلوه ای از رویکرد چپ سرنگونی طلب به جنبش کارگری نیز هست. چپ ایران همین درک آنارشستی را به عاریه در خدمت گرفت تا در ترکیب با تمایلات سرنگونی طلب بتواند به زعم خود در مقابل گرایش راست صف بندی کند. طرفداران این بحث از نفی دولت به عنوان دولت سرمایه داران و ابزار سرکوب، بلاواسطه به نتایج تاکتیکی در رابطه با آن رسیده و هر گونه ملاحظه دولت در تاکتیک جنبش کارگری را رد میکنند. آنچه در این بحث یکسره کنار گذاشته می شود این است که دولت به عنوان ارگان طبقه مسلط حاکم بر جامعه قبل از هرچیز بیانگر توازن قوایی به نفع این طبقات و به زیان طبقات تحت سلطه است. میان نفی تئوریک دولت به عنوان ابزار سرکوب و نفی عملی آن دریایی فاصله است که تنها با پراتیک انسانی پر میشود. دولت به عنوان ابزار سرکوب را میتوان در بررسی های نظری اثبات و نقد کرد. برای فراتر رفتن از قدرت واقعی دولت اما در مقابل به قدرت واقعی متشکل نیاز است. قدرت را تنها با قدرت میتوان عقب راند و نه با تمایلات و مطالعات. مساله اما این است که این قدرت متقابل تنها با اراده پیشگامان نیست که شکل میگیرد. برای یک جامعه سرمایه داری این قدرت متقابل در توده طبقه کارگر نهفته است و این توده بیشکل طبقاتی نخست باید بتواند خود را متشکل کند. برای گام برداشتن به این سمت نیز نیاز به آن است که شرایط عمل توده وسیع کارگران را درک کرد. اگر نزد متفکران سیاسی دستیابی به درک نفی مناسبات حاکم از مسیر بررسی قوانین جامعه سرمایه داری امکانپذیر است، نزد توده کارگران اما چنین نیست. دستیابی به درک ضرورت تقابل با دولت طبقاتی نزد توده طبقه کارگر تنها در عمل اجتماعی آن صورت میگیرد. مساله شکل دادن به این عمل اجتماعی است و شکل دادن به این عمل اجتماعی نیز تنها در صورتی امکانپذیر است که توده کارگران از بهبود وضعیت خود در این مبارزه متقاعد شده باشند. برای کارگری که هنوز متشکل نیست، دست زدن به مبارزه بر علیه قدرت حاکم

ابتدا به ساکن نه تنها مبشر هیچگونه بهبودی در وضعیت او نیست، بلکه عملی است مخاطره آمیز که چه بسا به نابودی هستی او و خانواده اش منجر شود. بر خلاف فعالین اجتماعی طبقه متوسط، کارگر تنها از فروش نیروی کار خود ارتزاق میکند و تصور شرايطی که او قادر به فروش نیروی کار خود نباشد، پیشاپیش سدی عظیم در مقابل عمل اجتماعی اوست. تمام ضرورت کار قانونی در جنبش کارگری از همین واقعیت تلخ ناشی میشود. در کار قانونی است که این مخاطرات به حداقل رسانده میشوند و آحاد طبقه کارگر به سمت مبارزه رو می آورند. آنها در همین مبارزه است که به محدودیتهای خود همین مبارزه پی خواهند برد و ضرورت تقابل با دولت و سرانجام فراتر رفتن از نظام حاضر را درک خواهند کرد. آگاهگری سوسیالیستی تنها در بطن چنین مبارزه ای است که معنا می یابد. همه اینها جزء بديهيات مارکسیسم و جزء آموزشهای اولیه جنبش کارگری است. از خواننده آگاه به خاطر تکرار این بديهيات پوزش میخواهم. اما همین بديهيات اند که در شعار پردازیهای "با اجازه، بی اجازه" یکسره کنار گذاشته میشوند. طرفداران این مباحثات از کارگران میخواهند یکسره و با تمام قدرت در مقابل ماشین سرکوب دولت و سرمایه داران قد علم کرده، تشکل خود را بسازند و آن را به دولت تحمیل کنند. و در حیرت می مانند که چرا کارگران چنین نمیکنند. آنها نمی بینند که برای تحمیل چیزی به یک دولت باید قوی بود و برای قوی شدن باید وسیع ترین نیرو را به میدان کشید و برای کشیدن وسیع ترین نیرو به میدان باید از سطح آگاهی همان وسیع ترین نیرو آغاز کرد و نه از میزان آگاهی پیشروان و در آگاهی این وسیع ترین نیرو نیز نظام حاکم بر جامعه هم قدر قدرت است و هم دارای مشروعیت.

از نظر عملی نیز تاریخ خود جنبش کارگری ایران به کرات نشان داده است که شکل گیری و قوام صف طبقاتی کارگران را به هیچ وجه نقطه عزیمت قانونی یا غیر قانونی آن تعیین نکرده است. تشکلهای کارگران نفت در زمان شاه نه تنها با اجازه دولت، بلکه پس از تایید صلاحیت ساواک و تحت نظارت آن شکل گرفتند. همین تشکلهای بودند که در شرايطی متفاوت شیرهای نفت را بستند و همان رژیم را به زانو درآوردند. در سالهای دهه ۵۰ درک فعالان جنبش کارگری آشکارا جلوتر از درک مدافعان امروزی بحث با اجازه بی اجازه بود و کسی پیدا نشد که به کارگران نفت بگوید که باید تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کنند و بعد آن را به دولت تحمیل کنند، در غیر اینصورت راست هستند.

در وقایع معاصر جنبش کارگری نیز کم نبودند اتفاقاتی که از قضا با اجازه دولت واقع شده و در عین حال در تمام ادبیات چپ و سوسیالیستی نیز به عنوان پیشرفتهای جنبش کارگری قلمداد شدند. به عنوان بارزترین نمونه آنها از برگزاری مراسم اول ماه مه در سالهای اولیه دهه هشتاد در شهرهای مختلف کردستان و ایران میتوان یاد کرد. با تشکیل کمیته پیگیری و آمدن آن عبارت کذائی در بیانیه اعلام موجودیت آن همه اینها یکسره دود شد و هوا رفت. همه آن فعالینی که حتی بر آن واقف بودند که برای برگزاری بهتر یک مراسم اول ماه مه باید اجازه گرفت تا توده بیشتری بدون ترس از سرکوب و تعقیب و آزار بتوانند در آن شرکت کنند، یکباره شعار ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه دولت را سرلوحه کار خود

قرار دادند، بی آن که حتی لحظه ای به تاثیرات عملی آن بر توان بسیج خود فکر کنند. بررسی علت این عقبگرد در حوصله این نوشته نیست. به طور خلاصه بگویم که به از نظر من علت پایه ای این تحول منفی را باید در ناتوانی چپ بازمانده از انقلاب ۵۷ در درک شرایط متحول معاصر و سر برآوردن جریانات آنارشیستی عقب مانده جریان "ضد سرمایه داری" و سخت جانی چپ سرنگونی طلب، در یک کلام در عقب نشینی سوسیالیسم جست.

در سطح عملی تاثیر این سطحی گری بر جریانات کمیته هماهنگی و پیگیری ویران کننده بود. کمیته هماهنگی عملاً در پیشبرد اهداف خود کاملاً عقیم ماند و کمیته پیگیری نیز پس از "رادیکال شدن" و بیرون راندن طرفداران انجمن فرهنگی حمایت از کارگران به همین امامزاده "بدون اجازه دولت" پناه برد. ماحصل قضیه این که هیچکدام از این دو کمیته موفق به ایجاد حتی یک تشکل کارگری در محل کار نشدند. به ویژه برای کمیته هماهنگی که بسیاری از فعالین آن در شهرهای کردستان از نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند، این ضربه ای بسیار سنگین بود. این تاکید بر "نیروی خود" تا بدانجا پیش رفت که طرح هر گونه درخواست از دولت و ارگانهای مسئول نشانه رفرمیسم قلمداد شده و مطرود اعلام گردید.^{۱۷}

اما در سوی دیگر قضیه، برخلاف آنچه که مبلغان این بحث عنوان میکردند، فقط متوهمان به اصلاح طلبان قرار نداشتند. برای اینها ایجاد تشکل قانونی یک اصل تخطی ناپذیر بود و تشکیل آنها را منوط به اجازه مقامات میکردند. اما دیگرانی هم بودند. گذشته از مواردی مثل انجمن صنفی برقکاران کرمانشاه، در صف کسانی که مدتهای زیاد کار خود را با اجازه مقامات پیش بردند هیات موسس سندیکای واحد نیز وجود داشت. این هیات در تمام سال ۸۳ در کنار جلسات آموزش سندیکائی اش مشغول نامه نگاری و مراجعه به مقامات و کسب اجازه برای امور خود بود. در خود آن جلسات آموزشی نیز بیش از هر چیز همان اندک حقوق مندرج در قانون کار و قانون اساسی و قوانین موجود کشوری بود که به کارگران آموزش داده میشد. همه اینها نه از روی شیفتگی به قوانین و علاقه به مقامات و ارگانهای دولتی، بل از آن رو صورت میگرفت که در کارگران بیشترین آگاهی نسبت به حقوق قانونی شان در مواجهه با پلیس و نیروی انتظامی را به وجود آورده، زمینه های غلبه بر ترسها و تردیدها را در آنان فراهم آورده و بیشترین نیرو را برای اقدامات بعدی تدارک و بسیج کند. همان اجازه گرفتن ها و محکم کاری های قانونی بود که زمینه را برای اقدام مستقلی فراهم آورد که در آن بیش از هشت هزار کارگر شرکت کردند. بدون این زمینه سازها، هیات موسس می ماند و حوضش. مستقل از این که تک تک رهبران سندیکای واحد چگونه می اندیشیدند و چگونه می اندیشند، صرفنظر از هر موضعی که هر کدام از آنها نسبت به قانون و وزارت کار داشته باشند، کارکرد عملی چنین نحوه تدارکی در همان فراهم کردن زمینه های اقدام جمعی کارگران است.

علاوه بر همه اینها باید به امثال رضا مقدم یادآوری کرد که تمام دستاوردهای تا به امروز کارگران واحد و سندیکایشان با استفاده از امکانات ناچیز سندیکای خبازان امکان تحقق یافت که در همه سالهای اختناق

با اجازه دولت آن ساختمان محقر میدان حسن آباد را حفظ کردند. همان ساختمان محقری که به سنگر مقاومت جنبش کارگری ایران تبدیل شد و شاهد یکی از عظیم ترین خیزشهای طبقه کارگر در صد سال اخیر گردید.

بحث مبتذل "با اجازه، بی اجازه" ضربات سنگینی بر جنبش کارگری ایران وارد کرده و فعالین بسیاری را در چنبره عبارت پردازیهای توخالی اسیر نگه داشته است و رضا مقدم نیز با دامن زدن به این بحث توخالی به سهم خود مسئول مستقیم سردرگمی ها و ناتوانی های امروز فعالین صدیق جنبش کارگری است. بالاتر گفتیم که این بحث اساسا انعکاس رویکرد آنارشیستی و سرنگونی طلبی به جنبش کارگری بود. در مورد اینها میشد دلایل طرح این بحث را فهمید. اما در مورد رضا مقدم ماجرا فرق میکند. او به آن دو سنت تعلق ندارد و این بحث بحث خود او نیست. او پیش از آن بحث ایجاد تشکل بر مبنای ستیز طبقاتی در مقابل تعامل و همکاری طبقاتی را طرح میکرد و ناچار شد همین بحث را به "با اجازه، بی اجازه" تبدیل کند. آیا این تلقی نادرست است که رضا مقدم صرفا به دلایل فرصت طلبانه این بحث را از آن خود کرد؟ اما چرا او به این بحث دامن میزد؟ و چرا همین را در رابطه با کارگران واحد طرح کرد؟ به بررسی خود ادامه دهیم تا موضوع روشن تر شود.

گامی حقیقت: ۲

بالاتر دیدیم که جریان متبوع رضا مقدم در اطلاعیه ۱۰ بهمن همان عبارت معروف "بدون اجازه دولت" را در مورد تشکیل سندیکای واحد به کار برد و مدعی شدیم که این همان فرمولبندی ای بود که به او امکان انجام بازی حيله گرانه خود را می داد. از این لحظه به بعد رضا مقدم بازی خود را در دو سطح ادامه داد. از سویی باید حساب خود را از جریان آشکارا غیر کارگری لغو کار مزدی به سرکردگی محسن حکیمی جدا میکرد و از سوی دیگر همین کار را به نحوی انجام میداد که از سوی متحدان خود به راست بودن متهم نشود. دفاع از سندیکای واحد او را در بد مخلصه ای قرار می داد. مگر نه این که خود او همین بنیانگذاران سندیکای واحد را، آن هم درست در مقطع تشکیل این سندیکا، در زمره "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" قرار داده بود؟ دفاع از این سندیکا بدون پس گرفتن نظراتش غیر ممکن بود. سکوت در مقابل سندیکای واحد نیز بیش از آن نمی توانست دوام داشته باشد. این نیز به معنای انزوای کامل او نزد فعالین صدیق کمیته هماهنگی بود. ضرورت دست زدن به عمل از آن رو نیز با شدت و حدت بیشتری خود را طرح میکرد که بعد از پشت کردن متحدان او به اعتصاب کارگران واحد و رفتنشان به کوه در روز اعتصاب، با گذشت هر روز تتمه اعتبار سیاسی او نیز در معرض تهدید قرار داشت. فرمول رضا مقدم که از همان اطلاعیه ۱۰ بهمن آشکار شد در این نهفته بود که از یک سو در مقابل متحدان خود در "گرایش چپ" ساختگی اش به دفاع از حق به رسمیت شناخته شدن سندیکا

دست بزند و از سوی دیگر تا جائی که میتواند تصویری غیر واقعی از سندیکا ارائه کرده و با دفاع از این تصویر وانمود کند که نه تنها در صف مدافعان سندیکا قرار دارد، بلکه حتی از همه آنها پیگیر تر است. این معنا با دو محور در سیاست او قابل تحقق بود. نخست با پیش کشیده بحث حق به رسمیت شناخته شدن سندیکا و دوم با ارائه تصویری از سندیکا که با تعاریف پیشین او از "گرایش چپ" خوانائی داشته باشد. وارد کردن آن عبارت "بدون اجازه دولت" در اطلاعیه ۱۰ بهمن اعلام این سیاست جدید بود که بعداً در نوشته "کارگران واحد را را نشان داده اند" خود را تماماً آشکار کرد.

یادآوری یک نکته را در آغاز ضروری میدانم. رضا مقدم این نوشته را در اردیبهشت ۸۵ یعنی یازده ماه بعد از تشکیل سندیکای واحد منتشر کرده است. در زمان تشکیل سندیکای واحد او نه تنها متوجه این نشد که "کارگران واحد راه را نشان داده اند"، بلکه با همت تمام در کار مبارزه با این "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" بود. به خود بحث پردازیم.

او در این مقاله بخشهای زیادی را به تعریف و تمجید از جانفشانی های کارگران واحد و خانواده های آنان اختصاص داده است و قسمتهای زیادی از نوشته خود را به مسائلی تخصیص داده است که در واقع هیچکدام آنها در بحث "کارگران واحد راه را نشان داده اند" جائی ندارد. نه به میدان آمدن خانواده ها و نه حمایت دیگر گروه های اجتماعی و بحثهای کشف در مورد "ابطال عدم امکان ایجاد تشکل در شرایط اختناق" ربطی به راه نشان دادن کارگران واحد ندارند و برای پر کردن صفحه کاغذ واحد وارد بحث شده اند تا ترهای اصلی وی در لابلای این افاضات گنجانده شود.^{۱۸} به این ترها پردازیم.

رضا مقدم در قسمت آغازین نوشته اش عبارتی دارد که جان کلام بحث اوست. می نویسد: "مبارزه و اعتصاب کارگران شرکت واحد ... بخشی از مبارزات صد ساله طبقه کارگر ایران برای ایجاد تشکلهای غیر دولتی است. تشکلهایی که طبقه کارگران ایران به به دلیل فقدان آن نتوانسته است نتایج ملموس و ماندگاری از تمامی مبارزات، تلاشها و جانفشانی هایش برای کسب مطالبات طبقاتی خود و علیه رژیم های حاکم داشته باشد." همینجا لازم است مکث کوتاهی داشته باشیم و پیش از پرداختن به ترهای اصلی تر نوشته به طرح دو نکته پردازیم. نخست این که طبقه کارگر ایران در تاریخ صد ساله خود فاقد تشکلهای غیر دولتی نبوده است. از اولین سندیکاهای چاپ صد سال قبل گرفته تا تشکلهای وسیع کارگری دهه بیست همه و همه تشکلهای غیر دولتی بودند و علیرغم آن در مقابل یورش ارتجاع شکست خوردند. این نکته ای نیست که بر رضا مقدم پنهان باشد. با طرح این موضوع او اما در حال تجدید نظری خزنده در نظراتش است. این عبارت را با عبارتی که در بیانیه "خط مشی سوسیالیسم کارگری" آمده و اساس سیاستهای رضا مقدم و جریان متبوع وی نسبت به جنبش کارگری در سالهای بعد را تشکیل میداده مقایسه کنیم: "در چنین وضعیتی، تلاش گرایش چپ و رادیکال جنبش کارگری برای ایجاد تشکل، برخلاف سابق، تنها مواجه با رژیم اسلامی سرمایه نیست، بلکه با کل طبقه سرمایه دار، و احزاب و سخنگویان سیاسی رنگارنگ آن در جنبش اصلاحات، طرف است. در چنین شرایطی، مستقل

بودن يك تشکل کارگری از دولت کافی نیست، بلکه تشکل طبقاتی کارگری میباید متکی به سیاستهای طبقاتی مستقل باشد.^{۱۹} عین همین سیاست را ایرج آذرین بیان میکند: "ما گفته ایم که در وضعیت مشخص امروز ایران "پراگماتیسم" سنتی گرایش راست در جنبش کارگری، که به بهانه استفاده از هر فرجه‌ای همواره به بالا چشم دوخته است، صرفاً به سازشکاری سنتی محدود نمیماند (که در تاریخ جنبش کارگری ایران از امثال توده‌ای‌ها فراوان دیده ایم)، بلکه ابزار مستقیم سرمایه میشود. ما گفته ایم در چنین شرایطی تشکلهای رژیم رسوائی نظیر شوراهاى اسلامى و خانه کارگر تنها مانع بر سر راه ایجاد تشکل های مدافع منافع کارگران نیست و شعار "تشکل مستقل از دولت" کافی نیست؛ بلکه تشکل کارگری باید از سیاستهای سرمایه و سخنگویانش نیز مستقل باشد."^{۲۰} اینها سیاستهای اعلام شده جریان متبوع رضا مقدم اند و نزد خود او نیز یک رکن بحث تشکل مبتنی بر ستیز طبقاتی در مقابل تشکل مبتنی بر تعامل و همکاری طبقاتی در همین ناکافی دانستن تشکل مستقل از دولت بود. حال چه شده است که تشکل غیر دولتی به عنوان ضامن ماندگاری دستاوردهای کارگران معرفی میشود؟ علت را باید در همان برجسته کردن مساله اجازه از دولت جست. جمله بعدی رضا مقدم چنین است: "به موضوع ایجاد سندیکای واحد، و به عبارت دیگر به عملی بودن استراتژی گرایش چپ یعنی ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه از دولت و کارفرما ... در پایان نوشته باز خواهیم گشت." به عبارتی او نخست استراتژی گرایش چپ خود را تا حد مساله با اجازه، بی اجازه تقلیل میدهد تا سپس چنین وانمود کند که سندیکای واحد بر اساس "استراتژی گرایش چپ"، یعنی بر اساس بحث ایشان تشکیل شده است.

او بر این اساس به بحث و بررسی کار کارگران واحد می نشیند. بالاتر گفتیم که بسیاری از بحثهای او خیلی ساده با موضوع نوشته نامربوطند. در میان این بحثهای نامربوط اما ماجرای "ایجاد تشکل کارگری در حاکمیت اختناق" بامزه است. رضا مقدم در حدود دو صفحه از مطلب ۷ صفحه ای خود را در این باره قلمفرسائی میکند که تشکیل سندیکای واحد بی اعتباری نظریه عدم امکان ایجاد تشکل کارگری در شرایط اختناق را ثابت کرده است. او به صحرای کربلا میزند و با ذکر دوره های اختناق و سپس اختلافات بین مشی چریکی و مشی سیاسی دوران شاه و این که هر دو آنها در این تز با هم توافق داشتند به این نتیجه میرسد که این تز با سندیکای واحد دیگر بی اعتبار شده است. بحثی است بسیار آموزنده و نمونه ای است بارز از کوچه علی چپ. رضا مقدم در این بحث کشف فقط یک نکته را از دید پنهان میکند و آن این که در مقطع ایجاد سندیکای واحد هیچ نیروی جدی ای در چپ ایران نبود که از تز "عدم امکان ایجاد تشکل کارگری در شرایط اختناق" دفاع کند. او این مخالف نظری را تراشیده است تا واقعیت تاثیرات مخرب سیاستی را که خود جزء فعالی از آن بود پرده پوشی کند. در مقطع تشکیل سندیکای واحد بحثی بر سر امکان یا عدم امکان ایجاد تشکل در شرایط اختناق نبود. بحث بر سر با اجازه و بی اجازه دولت بود، یعنی همان بحثی که علم و کتلش از قضا در دست همین رضا مقدم هم بود. او با این بحث انحرافی از زیر بار مسئولیتی که بر دوش اوست طفره میرود. رضا مقدم نمیتواند به سادگی

اعلام کند که "از گروه‌های دیگر از جمله هیات موسس، کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی که در آغاز با همین هدف تشکیل شده اند، به دلایل گوناگون هیچ فعالیت باثمری در ایجاد تشکلهای کارگری محل کار ... دیده نشده است..." تا جایی که به کمیته های پیگیری و هماهنگی مربوط می شود خود او از جمله کسانی است که در مقابل این ناتوانی مسئولند. اگر از آنها چنین چیزی دیده نشده است از جمله به خاطر همان مباحثات مبتذل و هیستریک "با اجازه، بی اجازه" بود که امکان هر گونه عمل تدارکاتی و سازماندهی را از بخش وسیعی از فعالین جنبش کارگری سلب نمود. رضا مقدم و امثال او فضایی ایجاد کردند که در آن مراجعه به وزارت کار و نامه و طومار به فلان مقام با خیانت به منافع طبقه و تمکین به سرمایه تداعی میشد. حال با بیربط گویی در زمینه مشی چریکی میخواهد گریبان خود را خلاص کند، برای آن که بتواند کماکان با همان بحث مسخره در قالب چپ ظاهر شود.

درباره هیات موسس اما قضیه فرق میکند. نخست این که مگر این همان هیات موسس "مشاطه گر سرکوب جنبش کارگری" نیست؟ پس چرا رضا مقدم نام او را همراه آن دو کمیته دیگر به میان می آورد؟ او باید خوشحال باشد که این هیات موسس نیز نتوانسته است تشکل کارگری ایجاد کند. اما مساله به همینجا ختم نمی شود. مقاله رضا مقدم مربوط به سندیکای کارگران واحد است و هیات موسس این سندیکا جزئی از همان هیات موسس بود. رضا مقدم با این تفکیک عملاً راجع به هیات موسس دروغ میگوید. چرا؟ برای این که بتواند آن تصویری را از سندیکای واحد به دست دهد که دلخواه خود اوست و این اصل بحث است.

از همان نوشته ۱۰ بهمن ماه معلوم بود که سیاست رضا مقدم و جریان متبوع وی بر این قرار گرفته است که سندیکای واحد را طوری معرفی کنند که با بحث خودشان جور دربیاید. در "کارگران واحد راه را نشان داده اند" این سیاست شکل قطعی خود را یافته است. او در قسمتی تحت عنوان "روند رسمیت یافتن سندیکا" می نویسد: "اقدام شایسته قدر دانی و رادیکال هیات مدیره سندیکا در برگزاری مجمع عمومی در استادبوم دوازده هزار نفری آزادی برای مذاکره با قالیباف شهردار تهران، کاملاً مغایر با نحوه سنتی مذاکرات رهبران اتحادیه ها با کارفرماها و دولتها بود که تقریباً بدون اطلاع کارگران صورت میگردد." ما بالاتر گفته بودیم که رضا مقدم در فاصله بین ۲ دی ماه تا ۷ بهمن ماه درباره تحولات مربوط به سندیکای واحد سکوت کرد. تازه در این نوشته، یعنی در اردیبهشت سال ۸۵ است که او با این عبارات ارزیابی خود را از این دوره نیز بیان میکند. او این ارزیابی را بر متن نوشته مفصل تری ارائه میدهد تا چنانچه اگر کسی به نادرستی آن نیز پی برد، بر متن کل نوشته این نادرستی را نادیده بگیرد. علاوه بر این بحث ماجرای قالیباف در مقطع انتشار این نوشته میان پرده ای تمام شده است و کسی دقت چندانی بر آن ندارد. به همین خاطر رضا مقدم به راحتی به خود اجازه میدهد که اقدام قالیباف در فراخواندن کارگران شرکت واحد به استادبوم دوازده هزار نفری را اقدام هیات مدیره سندیکا در برگزاری مجمع عمومی معرفی کند. این هندوانه ای که او زیر بغل هیات مدیره سندیکا میگذارد از روی

علاقه اش به این هیات مدیره نیست، تلاشی است برای نجات خودش از مخمصه. همه فعالان، دست اندرکاران و علاقمندان جنبش کارگری میدانند که قالبیاف در جریان برخورد به اعتصاب اول شرکت واحد سیاست برقراری ارتباط مستقیم با کارگران و دور زدن سندیکا و به این ترتیب انحلال آن را تعقیب میکرد. او در شب اعتصاب در جمع ۴ هزار کارگر اعتصابی حضور یافت و با انجام وعده و وعید های فراوان و تاکید بر این که از طرف عالی ترین مقامات نظام اختیارات تام برای حل مساله شرکت واحد دریافت کرده است، موفق شد کارگران را به پایان اعتصاب ترغیب کند. بر خلاف نظری که نزد منتقدین "رادیکال" چپ رایج بود، این هیات مدیره سندیکا نبود که در این دوره کوتاه تصمیمات را اتخاذ میکرد. سندیکا در مقابل تعرضی قرار گرفته بود که مضمون این تعرض دادن وعده وعید و باج به کارگران برای کنار گذاشتن سندیکایشان بود. مراجعه به اظهارات آن روزهای رهبران سندیکا اتفاقا نشان دهنده نگرانی این رهبران از موفقیت احتمالی تاکتیک قالبیاف و رژیم بود. بر اساس همین سیاست بود که قالبیاف شخصا به کارگران فراخوان حضور در استادیوم آزادی را داد.^{۲۱} این سیاست شامل دو وجه بود. اول قرار گرفتن کامل شرکت واحد در پوشش شهرداری و دوم انحلال سندیکا از طریق همین رابطه مستقیم با کارگران. تجمع استادیوم آزادی اما به ضد خود تبدیل شد و دوازده هزار کارگر یکصدا فریاد زنده باد سندیکا و آزادی اسانلو را سر دادند. طرح قالبیاف به این ترتیب شکست خورد. همه این اتفاقات هیچ ربطی به برگزاری مجمع عمومی به فراخوان هیات مدیره نداشت. ارائه این تصویر از جانب رضا مقدم جزئی از تلاش او برای توجیه سیاست خود است. او مفهوم مجمع عمومی را که نزد بخشهایی از چپ تداعی کننده رادیکالیسم کارگری است به کار میگیرد تا در مقابل انتقادات همان "گرایش چپ" مصون بماند.

او این تصویر سازی کاذب را ادامه میدهد و در ادامه ضمن نشان دادن بی اعتباری همان نظریات مربوط به عدم امکان ایجاد تشکل در شرایط اختناق و در نشان دادن تقابل واقعیت ایجاد سندیکای واحد با چنین نظریاتی مینویسد: "مبارزات کارگران واحد در سال گذشته که تشکل خود را نه در همکاری با صاحبان صنایع، سرمایه و وزارت کار بلکه بدون اجازه دولت و کارفرماها و علیرغم تمام کارشکنی های آنها ایجاد کردند، ضربه ای کارآ بود به نظریه «تشکل کارگری در حاکمیت اختناق ممکن نیست»." گذشته از صاحبان صنایع که ربطی به واحد ندارند، این تصویری یکجانبه از ایجاد سندیکای واحد است. در این تصویر کار تمام دوران تدارکاتی هیات موسس سندیکا که دقیقا همان مراجعه به وزارت کار و نهادهای دولتی از جمله برای کسب اجازه بود یکسره کنار گذاشته میشود تا این تصویر به دست آید که کارگران واحد ابتدا به ساکن بدون اجازه دولت دست به ایجاد سندیکای خود زدند. بیهوده نیست که رضا مقدم در تمام این نوشته کوچکترین اشاره ای به کار طولانی هیات موسس سندیکای واحد پیش از اعتصاب نمیکند. او با یک تیر دو هدف میزند: نخست ایجاد سندیکای واحد را به طور کلی نتیجه مبارزه کارگران واحد اعلام میکند تا به این ترتیب با کلی گویی از زیر بار بررسی روند مشخص ایجاد یا احیاء

سندیکا طفره رود و در عین حال به هدف دوم خود نیز دست یابد که همانا محو کردن هیات موسس از تصویر باشد. برای چه او به این کار دست میزند؟ به این دلیل که از واقعیت صریح و روشنی که بی پایگی مطلق بافته های ذهنی او را نشان داده است صحت همان بافته های ذهنی را نتیجه بگیرد. شاه بیت نوشته فوق در عبارت پایانی آن است که رضا مقدم تمام نوشته را برای بیان همین یک جمله به رشته تحریر در آورده است. با هم بخوانیم: "همه ما باید خود را مدیون شجاعت و ابتکار عمل کارگران واحد بدانیم که با اتخاذ استراتژی گرایش چپ برای ایجاد تشکل کارگری، راهگشای جنبش کارگری ایران و به این اعتبار کل جنبش سوسیالیستی و آزادیخواهی ایران شدند." این جان کلام بحث اوست. کارگران واحد استراتژی گرایش چپ را برگزیده اند. نه بحثی از هیات موسس سندیکای واحد در میان است و نه این که این هیات موسس در قلب "گرایش راست مشاطه گر سرکوب جنبش کارگری" قرار داشته است. او در بحث خود تجدید نظر نمیکند و نادرستی ارزیابی های خود از صف آرائی های درون جنبش کارگری را اعلام نمیکند. او از بابت توهینهایی که به هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد کرده است عذر خواهی نمیکند. او واقعیت را به نفع بافته های ذهنی خود مسخ میکند. رضا مقدم نه به خود و نه به واقعیت وفادار است.

واقعیت این است که آن "گرایش چپ" تنها در ذهن خود او قادر به حل همه مشکلات جنبش کارگری بود و پاسخ مساله تشکل یابی کارگران را در جیب داشت و آن "گرایش راست" هم تنها در ذهن او بود که باید در سالن انتظار تحولات در رژیم اسلامی به انتظار عروج مجدد اصلاح طلبان می نشست. در جهان واقعی موضوع کاملا بر عکس از آب درآمد و آن "گرایش راست" بود که "راهگشای کل جنبش سوسیالیستی ایران" شد. پاسخ رضا مقدم به این دوپارگی این است که او "استراتژی چپ" را از "گرایش چپ" پس میگیرد و آن را تحویل "کارگران واحد" میدهد. او نظریه اش را از همان پایه ای که این نظریه بر آن استوار بود جدا میکند. مستقل از این که تکلیف او با سندیکای واحد چه خواهد شد، نفس همین جدائی آشکار نظریه و پایه اجتماعی روزها و ماههای سختی را برای رضا مقدم و آینده سیاسی اش به دنبال خواهد داشت. اما این معضلی است که او برای خودش آفریده و به ما ربطی ندارد. آنچه به ما مربوط است ماجرای برخورد او به سندیکای واحد است و در این مورد هنوز بحث به فرجام نرسیده است.

دیدیم که او "استراتژی چپ" را تحویل کارگران واحد میدهد. اما سوال اینجاست که پس تکلیف هیات موسس سابق آن که رهبری کنونی همان کارگران و سندیکای آنان را بر عهده دارد چه می شود؟ آیا این رهبری نیز تجسم "گرایش چپ" است؟ پاسخ رضا مقدم منفی است و دقیقا به همین دلیل است که او هیچگاه هنگام صحبت از دستاوردهای جنبش کارگران واحد نامی از سندیکا به میان نمی آورد و این دستاوردها را با "کارگران واحد" توضیح میدهد. خود عنوان همین نوشته اش به اندازه کافی گویاست. نمیگوید "سندیکای واحد راه را نشان داده است"، میگوید "کارگران واحد راه را نشان داده اند". سندیکای

واحد در ادبیات رضا مقدم و جریان او از زاویه دفاع از دستاورد کارگران طرح میشود. او تنها در مواردی نام سندیکای واحد را به راحتی بر زبان می آورد که از حق به رسمیت شناخته شدنش دفاع میکند و این را نیز با خواست و اراده خود کارگران توضیح میدهد. اما چه کسی است که نداند که دفاع از حق کسی دفاع از خود او نیست؟ همه آنهایی که از حق همجنس گرایان دفاع میکنند همجنسگرا نیستند و از همجنسگرایی هم دفاع نمیکنند. البته رضا مقدم را نباید با ولتر اشتباه گرفت که حاضر بود جان خود را بدهد تا مخالفش بتواند حرف بزند. دفاع رضا مقدم از حق سندیکای واحد در به رسمیت شناخته شدن بیش از هر چیز مصرف داخلی در همان "گرایش چپ"ش دارد. او این سیاست را در مقابل محسن حکیمی و برای خلع سلاح کردن او علم کرده است. حکیمی و جریان لغو کار مزدی خاصیتشان را برای رضا مقدم از دست داده اند و برای "گرایش چپ" او به باری اضافه تبدیل شده اند و او در تلاش انداختن این بار است. دفاع از حق سندیکای واحد ابزار مناسبی برای این کار است و به همین دلیل نیز در ادبیات رضا مقدم مساله به رسمیت شناخته شدن سندیکای واحد جایگاهی به مراتب بیش از این موضوع در ادبیات خود این سندیکا به خود اختصاص میدهد. سندیکای واحد در تمام ماههای اخیر و از جمله در مقطع نوشتن مقاله فوق رضا مقدم مشغول بازسازی تشکیلات خود و مبارزه برای احقاق حقوق رهبران احراج شده اش بود و مساله به رسمیت شناخته شدن تنها در پرتو مسائل دیگر برای این سندیکا طرح بود. رضا مقدم اما دایه مهربان تر از مادر است. نزد او این در صدر مسائل است. او این اولویت را از مبارزات جاری خود این سندیکا نتیجه نمیگیرد، از درگیری اش با جریان محسن حکیمی نتیجه نمیگیرد. گامی حقیقت به فرجام رسیده است. رضا مقدم در بازی مکارانه اش جابجایی هایی در نظریاتش صورت داده است تا بتواند از وضع وخیمی که از مقطع ایجاد سندیکای واحد به بعد در آن قرار گرفته است خلاصی یابد. اما او در پایه های بحث خود نه تنها تجدید نظر نکرده است، بلکه در صدد است همان بحث را علیرغم تناقضات آشکارش با واقعیت ادامه دهد. انعکاس مشخص این بحث در رابطه با سندیکای واحد در آن است که او اولاً بحث "گرایش راست، گرایش چپ" را در این رابطه فعلاً مسکوت گذاشته و به جای آن بحث پیوستن کارگران واحد به استراتژی چپ را طرح میکند. به این وسیله او به طور ضمنی کماکان کارگران واحد و به ویژه سندیکا و هیات مدیره آن را اساساً در قالب "گرایش راست" قلمداد میکند. دوم او هر جا که نامی از هیات موسس سندیکای واحد به میان آورده است تلاش کرده است که آن را در چهارچوبی خارج از هیات موسس سندیکاهای کارگری مطرح کند تا برایش قابلیت دفاع کردن داشته باشد. سوم او تمام مراحل تدارکاتی کار هیات موسس را که تماماً بر مبنای قانونی و با استناد به قانون اساسی و قانون کار و همراه با مراجعه به نهادها و مقامات دولتی بوده است یکسره از بررسی های خود کنار میگذارد. او این اقدامات را جزئی از آن "استراتژی چپ" به حساب نمی آورد. اهمیت این موضوع نه فقط از زاویه بررسی گذشته سندیکای واحد، بلکه اساساً از آن روست که همین اقدامات هم امروز هم در دستور کار سندیکای واحد قرار دارند. رضا مقدم این اقدامات قانونی را به

رسمیت نمی شناسد و آن را اعلام نمیکند. چهارم رضا مقدم با تصویری که از سندیکای واحد به دست میدهد عامدانه در باره بسیاری از وجوه کار این سندیکا، از شرکت در کنفرانس سازمان بین المللی کار تا اظهارات رهبران سندیکا درباره سه جانبه گرایی و بسیاری از موضوعات دیگر که بر اساس همه بحثهای مکتوب رضا مقدم اساس "گرایش راست" را تشکیل میدهند سکوت میکند. پنجم او از حق سندیکا در به رسمیت شناخته شدن دفاع میکند و نه از خود سندیکا. ششم و مهم تر از همه اینها دفاع رضا مقدم از تصویر خودساخته اش از کارگران واحد و سندیکا و نه از سندیکای واقعی آنگونه که هست راه را برای رضا مقدم باز میگذارد که در اولین فرصت سیاست خود را تغییر داده و به جان همان سندیکای واحد و هیات مدیره اش بیفتد که هنوز هم از نظر او در همان "گرایش راست" جا دارد. جوهر کلام این که او از سندیکای واحد هیچگاه دفاع نکرده و امروز نیز دفاع نمیکند. او به این سندیکا بدبین است. او در رابطه با سندیکای واحد حکم تیری در چله کمان را دارد که در اولین فرصت رها خواهد شد.

انتقاد به سندیکای واحد و حتی رد کردن آن امری است مشروع. به طور کلی در چپ ایران مواضع متفاوتی در این باره وجود دارد که همه آنها را میتوان قابل بحث دانست. مساله اساسی این است که نحوه حرکت و برخورد در بسیاری از این موضعگیری ها صرفنظر از درستی یا نادرستی آنها کاملاً قابل ارزیابی و پیش بینی است. چنین موضعگیری هایی حداقل خاصیتشان این است که به روشن شدن مباحثات کمک میکنند. از جمله این موضعگیری ها میتوان به موضعگیری های م. رازی اشاره کرد که از آغاز با طرح حمایت انتقادی از حرکت کارگران واحد به طرح بحثهای خود پرداخته است و هر خواننده ای میدانند که او به کدام جوانب حرکت واحد منتقد است. نمونه دیگر آن را در برخوردهای ناصر پایدار و جریان لغو کار مزدی در خارج از کشور جست که از آغاز با رد سندیکا به کارگران فراخوان کنار گذاشتن آن و پیوستن به کمیته هماهنگی را داده اند. این موضعگیری ها علیرغم ضربات ناشی از آنها موضعگیری هایی سیاسی اند که به شفافیت آرایش سیاسی می انجامند. در این موضعگیری ها رد پای سنتهای دیرینه تر چپ در عرصه بین المللی را میتوان آشکارا دید. مورد رضا مقدم اما متفاوت است. امروز و حدود دو سال پس از ایجاد سندیکای واحد هنوز هیچ کس نمی تواند به روشنی بگوید که رابطه او با سندیکای واحد چگونه است و به کجا خواهد رسید. همه چیز باز است. او میتواند ظرف امروز تا فردا کاملاً در مقابل سندیکای واحد صف آرائی کند و به همان خوبی هم میتواند تا سالها همین بازی های تا به امروزش را ادامه دهد. تمام مباحثات رضا مقدم و جریان متبوعش نه تنها ذره ای به شفافیت سیاسی نسبت به سندیکای واحد و جنبش کارگری به طور کلی یاری نرسانده اند، بلکه در مقابل ادای سهمی بوده اند در تیره کردن و مه آلود کردن فضای سیاسی در جنبش کارگری. رضا مقدم و جریان متبوعش فاقد سنتند و همین فقدان سنت سیاسی آنان را از مبارزه سیاسی دور و به توطئه گری و بند و بستهای پشت پرده کشانده است. موضعگیری های رضا مقدم نسبت به سندیکای واحد نمونه برجسته این عملکرد توطئه گرانه است.

حال در پایان بررسی یک بار دیگر به نقطه آغاز بحث خود یعنی "فساد در جنبش کارگری" برگردیم و در پرتو نتایج این بررسی مروری بر احکام آن نوشته و نوشته "کارگران واحد و کمک مالی" انجام دهیم. بالاتر ما گفتیم که حالت رضا مقدم نسبت سندیکای واحد مثل تیری در چله کمان است. این تیر برای اولین بار در نوشته "خطر فساد در جنبش کارگری" رها شد. او در آن نوشته، که ما در جای خود به تفصیل در آن باره صحبت کرده ایم، به استناد اطلاعاتی در محافل کارگری خارج کشور و با توجه به سیاست آمریکا در "فاسد" کردن جنبشهای اجتماعی در ایران و با توجه به "نیازهای جنبش کارگری در مقطع کنونی" این نتیجه را در خواننده القا میکند که "خطر فساد جنبش کارگری ایران را تهدید میکند". عناصر مستعد برای نفوذ آمریکا را در بخشی از "گرایش راست" معرفی میکند و مینویسد: "عناصر کاملاً مستعد برای باز کردن راه نفوذ نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران آن بخش از فعالین گرایش راست جنبش کارگری است که تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند". ما در بررسی این گفتار دیدیم که این مشخصات بیش از هرکس به سندیکای کارگران شرکت واحد میخورد. مدت کوتاهی بعد از آن یادداشت "کارگران واحد و کمک مالی" منتشر شد که رضا مقدم در آن به صراحت نام کارگران واحد و سایت آمریکائی گذار را در کنار هم طرح نموده و از "درج اطلاعیه کارگران واحد در سایت آمریکائی گذار" صحبت به میان می آورد. بررسی تحلیلی ما از روند موضعگیری های رضا مقدم نسبت به سندیکای واحد از آغاز تشکیل آن نیز نشان داد که از همان اولین اطلاعیه، او تا جائی که مقدور بوده است از بردن نام سندیکای واحد خودداری کرده و کل تاریخ تشکیل سندیکای واحد را به تشکیل سندیکا "بدون اجازه دولت" تقلیل داده است. ما در مقاطع مختلف شاهد سکوت و موضعگیری های دو پهلوئی رضا مقدم بودیم و سرانجام در بررسی نوشته "کارگران واحد راه را نشان داده اند" نیز دیدیم که رضا مقدم حتی در آنجا نیز عملکرد سندیکا و هیات مدیره آن را گزینشی و در رابطه با حوادث اعتصاب معرفی میکند و تمام پیشینه کار تدارکاتی هیات موسسان سندیکا را یکسره نادیده میگیرد. همه این شواهد از بی اعتمادی و عناد عمیقی حکایت میکنند که رضا مقدم نسبت به هیات موسسان سندیکای واحد و سپس به خود این سندیکا و رهبری موجود آن دارد. او در "دو استراتژی..." از جمله هیات موسس همین سندیکا را به عنوان "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" معرفی کرده بود. این سیاست شکست خورد و دو اعتصاب قهرمانانه کارگران واحد و مقاومت جانانه رهبری سندیکا در مقابل سرکوب و ارعاب، بی اعتباری چنین برجسبهایی را بر همگان روشن کرد. با طرح موضوع سالیاداری سنتی در برخی محافل کارگری خارج از کشور یک بار دیگر این فرصت برای رضا مقدم فراهم آمد که همان حمله شکست خورده "مشاطه گران سرکوب جنبش کارگری" علیه هیات موسس را این بار تحت عنوان "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" از سر بگیرد و بار دیگر بخش عظیمی از جنبش کارگری ایران را تحت عناوینی از قبیل "آن بخش از فعالین گرایش راست جنبش کارگری که تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند" مورد حمله

قرار دهد. این ادامه همان خصومت دیرینه رضا مقدم با بخشهایی از جنبش کارگری است. در قسمت بعدی نوشته ضمن ارائه ارزیابی خود از سندیکای واحد، درک رضا مقدم از سوسیالیسم را به بحث خواهیم گذاشت و به بررسی دلایل پایه ای تر این جهتگیری و روش برخورد او در قبال جنبش کارگری به طور کلی و سندیکای واحد به طور ویژه خواهیم پرداخت.

پایان بخش چهارم

¹ اطلاعیه کارگران واحد و کمک مالی، سایت کارگر امروز

² نوشته "جنبش کارگری و "گنج مایه" سرمایه داران" در اکثر سایتهای مربوط به جنبش کارگری قابل دسترسی است.

³ خسروشاهی خود در آغاز نوشته "گنج مایه" به برخی از موضعگیری های پیشین خود در این زمینه اشاره میکند. خواننده علاقمند می تواند با مراجعه به آن نوشته ها به نظرات خسروشاهی پی ببرد.

⁴ نوشته "بیراهه شکل توده ای" در اکثر سایتهای مربوط به مسائل جنبش کارگری موجود است. به طور مثال در سایت راه کارگر

⁵ عنوان نوشته ای از رضا مقدم در نقد مرتضی افشاری

⁶ "دو استراتژی - مبارزه برای ایجاد تشکل و وحدت طبقه"

⁷ ایرج آذرین در سمینار تورنتو در سال ۲۰۰۲

⁸ آذرین، همانجا

⁹ هیچکدام از فعالین متهم شده از جانب رضا مقدم به توهینها و اتهامات او پاسخ ندادند. همانقدر که رضا مقدم نانجیبانه به پرت کردن چنین اتهامی مشغول بود، به همان اندازه نیز همه آن فعالین با نجابت این اتهامات سخیف را نادیده گرفته و به آلوده کردن فضای به هر جهت پر از تنش در میان چپ دامن نزدند. به باور من رفتار این فعالین سوسیالیست درست در نقطه مقابل رفتار رضا مقدم اقدامی بود مسئولانه برای حفظ فضای مناسب در بین فعالین کارگری و دوری از جو تلخ و مایوس کننده که هنوز هم اهمیتی بی چون و چرا دارد. حقیقتاً نیز برخورد به چنین مواردی ناگوار است. اما اکنون ناچاریم به این ریاکاری اخلاقی رضا مقدم اشاره کنیم. مگر نه این که خود او نیز در زمانی نه چندان دور صرفاً به دلیل اختلاف نظر سیاسی با اتهاماتی نظیر "دو خردادی" و "حجاریانی" و "سرباز بی جیره و مواجب ارتجاع" و "ضد کمونیست" حتک حرمت می شد؟ اکنون خود همان شیوه را با فراغ بال نه فقط علیه مخالفین اش یعنی هیئت موسسان سندیکاهای کارگری که باز هم نادرست است، بلکه حتی علیه رفقای دیروز و امروزش به صرف مخالفت با تحلیل او بکار می برد. ظاهراً پایبندی به رفتار انسانی تا جایی مهم اند که تابع و پیرو منافع سیاسی باشند. در غیر اینصورت منافع سیاسی، هر قدر هم کوچک و زودگذر و پیش پا افتاده، حرف اول و آخر را می زنند.

¹⁰ رضا مقدم، پیشرویهای جنبش کارگری در یک سال گذشته، خرداد ۸۴

¹¹ رضا مقدم، مصاحبه با نشریه آرش تحت عنوان "راه حل واحدی نیست"، مهر ماه ۱۳۸۴

¹² تنها جمعی از فعالین سوسیالیست در خارج کشور در آبان ماه با انتشار اطلاعیه ای نگرانی خود را از این مجادلات اعلام نموده و راه حل آن را در رو آوردن به ایجاد تشکل های کارگری در محل کار قلمداد نمودند. این بیانیه را افراد زیر امضا کرده بودند: یوسف آبخون، مانوئل اسماعیلی، هوشنگ انصاری، مرتضی افشاری، آذر ادیبی، امیر پیام، مجید تمجیدی، یداله خسروشاهی، ناصر سعیدی، بهمن شفیق، حوری صهبا، محمد صفوی، فرامرز فیضی، مظفر فلاحی، عباس فرد، حسن کریمی، بهزاد کاظمی، علیشیر مبارکی، جلال مجیدی، کامران نیری، جلیل محمودی، صفار ساعد

¹³ تاثیرات سوء تبلیغات منفی امثال رضا مقدم علیه فعالین جنبش کارگری تا حدی بود که پس از تشکیل این کمیته محمود صالحی خود را ناچار دید طی نامه سرگشاده ای از جمله به دفاع از ترکیب کمیته بپردازد. صالحی در این نامه نوشت: "بعد از تشکیل کمیته افرادی پیدا شدند که اظهار میکردند "ما به افرادی که در کمیته دفاع از دستگیر شدگان اول ماه مه سقز متشکل شده اند اعتقاد نداریم و این کمیته مورد تائید ما نیست ...؟! " او در ادامه به دفاع از تنوع گرایشات پرداخته و مینویسد: "مگر در صفوف طبقه کارگر گرایشات مختلف وجود ندارد؟ اما، مگر برای فعالین آگاه و راستین جنبش طبقه کارگر مگر منافع کل طبقه بر منافع گرایشات مختلف در صفوف آن و مصلحت کل طبقه در دراز مدت بر منافع کوتاه مدت و محدود آن ارجحیت ندارد؟ هر کسی آزاد است به هر شکلی که خود می پسندد مبارزه کند، ولی نباید از یادمان برود که هر کسی با آنان نبود، (مگر) در مقابل آنان است؟" (پرانتز از من است) نقل از "نامه سرگشاده به تمام انسانهای آزادیخواه ... " از محمود صالحی مورخ ۱۵ بهمن ۸۴

¹⁴ رضا مقدم در مصاحبه با تلویزیون کومه له

¹⁵ رضا مقدم در نوشته ای که اخیراً منتشر کرده است به کمیته هماهنگی این انتقاد را وارد میکند که با عدم حمایت از سندیکای واحد به وجهه خود لطمه زده است. این بیان نیمی از حقیقت است. در کمیته هماهنگی نظرات متفاوتی هم بودند که به ویژه از اعتصاب بهمن ماه واحد به بعد صراحتاً حمایت خود را از سندیکای واحد و رسمیت یافتن آن اعلام داشتند. اما جدا از این آیا آن حکم به خود رضا مقدم و جریان متبوعش نیز بر نمیگردد؟ بهتر است یک سوزن به خود بزند و یک جوالدوز به دیگران.

¹⁶ اطلاعیه کمیته اجرائی اتحاد سوسیالیستی کارگری تحت عنوان "کارگران واحد کمر راست خواهند کرد"، ۱۰ بهمن

۱۳۸۴

¹⁷ از جمله آقایی به نام جلال محمد نژاد در شماره ۱۴۹ نشریه جهان امروز چنین مینویسد: "از یک طرف گرایش سندیکالیستی رفرمیستی موجود است که چه آن زمان که مبلغ دفاع از شوراهای اسلامی بود، چه آن دوره که به دفاع از جریان اصلاح طلب و اجرای نقشه های آن پرداخت و چه اکنون که با همکاری وزارت کار و سازمان جهانی کار، در تلاش است تا تشکلی را به کارگران قالب نماید که اساس سیاست و استراتژی خود را نه در سیتز و مبارزه با طبقه سرمایه دار، بلکه اساساً بر سازش و همکاری طبقاتی کارگر و سرمایه دار قرار داده و هر گونه حرکت حتی صنفی کارگران را به توافق وزارت کار و جنب و جوش در چهارچوب قانون کار جمهوری اسلامی موکول میکند." او سپس هیات موسس سندیکاهای کارگری را همین گرایش رفرمیستی معرفی نموده و به عنوان شاهد مثال می نویسد: این گرایش "امسال نیز در مراسم مورد نظرشان در سالن باختر از زبان منصور اصانلو و یعقوب مهدیون ... به روشنی از اصلاح فصل ۶ قانون کار جمهوری اسلامی، تقاضای رفع موانع فعالیت سندیکایی از وزارت کار و سازمان جهانی کار و همکاری با وزارت و ادراه کار تاکید کرده است." بحث این آقای محمد نژاد را هم مثل "کارگر فقیر" باید به حساب ثمرات بذری گذاشت که رضا مقدم پاشیده است. آقای محمد نژاد حتی ادبیات رضا مقدم را نیز در دوره بندی کذائی اش به کار گرفته است. ایشان فقط یک بدشانسی آورد: "جنب و جوش در وزارت کار" باعث شد تا بیش از هزار کارگر در اوین زندانی شوند. همانقدر که آقای محمد نژاد بر خلاف رضا مقدم در بیان نیات خود صریح بود، به همان اندازه نیز بر خلاف او صداقت داشت تا در نوشته دیگری در سال ۸۵ به دفاع صادقانه تری از سندیکای واحد بپردازد.

¹⁸ مسخره تر از همه نقل طولانی اظهارات دختر یعقوب سلیمی در زیر نویس این نوشته باصطلاح تحلیلی بود. اظهارات مهدیه سلیمی و سایر کودکان کارگران شرکت واحد تا زمان انتشار مقاله رضا مقدم در وسیع ترین تیراژ در رسانه های مختلف و به اشکال مختلف پخش شده بودند.

¹⁹ خط مشی سوسیالیسم کارگری، بیانیه سومین کنفرانس سراسری اتحاد سوسیالیستی کارگری، مرداد ۱۳۸۲

²⁰ ایرج آذرین، قضیه تشکل ایدئولوژیک. این نوشته برای اولین بار در اوت ۲۰۰۴ منتشر و سپس در آبان ۱۳۸۵ در سایت کارگر امروز تجدید انتشار یافت.

²¹ مراجعه کنید به مصاحبه سعید ترابیان در سایت رادیو آوای آشنا.